مجموعه مقالات بلند از دانشنامه جهان اسلام

بَردگی از دیدگاه اسلام

تألیف:
مصطفی حسینی طباطبایی

عنوان کتاب: بَردگی ازدیدگاه اسلام

تألیف: مصطفی حسینی طباطبایی

موضوع: اسلام و اجتماع

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانشنامهٔ جهان اسلام که با همکاری عدهٔ کثیری از دانشمندان و محققان در دست تدوین است، همهٔ موضوعات مربوط به دین اسلام و فرهنگ و تمدن سرزمین‌های اسلامی را در بر می‌گیرد، و به یاری خداوند بتدریج منتشر خواهد شد. گستردگی و تنوع موضوعات و لزوم استفاده از تحقیقات اصیل و تازهٔ علمی ایجاب می‌کند که برخی از مقالات این دانشنامه از دایرهٔ المعارفها و منابع دیگر ترجمه و در صورت لزوم تکمیل شود. از این رو بخشی از مقالات **دانشنامهٔ جهان اسلام** تألیف محققان ایرانی است و بخشی دیگر ترجمه از تحقیقات دانشمندان کشورهای دیگرست.

پاره‌ای از مقالات **دانشنامه جهان اسلام**، در عین ایجازی که بر حسب و شیوهٔ دایرهٔ المعارف نویسی در نوشتن آن‌ها، بکار رفته است، به اقتضای اهمیت موضوع یا گستردگی تحقیقات در آن باب، از مقالات دیگر بلندتر است؛ چندان که می‌توان آن‌ها را رساله‌های تحقیقی مستقل به شمار آورد. چون این گونه مقالات غیر از خوانندگان دایرهٔ المعارف خواستاران دیگری هم دارد و روش‌های تحقیقی و دقت‌های علمی که در تألیف آن‌ها بکار رفته است برای محققان جوان در حوزهٔ تتبعات اسلامی نکته‌آموز تواند بود، و از سوی دیگر تا آماده‌سازی نهایی برای مجلدات **دانشنامهٔ جهان اسلام** طبع و نشرشان به تأخیر می‌افتد «بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی» در نظر گرفته است که این گونه مقالات را، اعم از تألیف و ترجمه، به صورت جداگانه منتشر کند. انتشار این سلسله کتاب‌ها در عین حال فرصتی است برای بهره‌وری از اظهارنظر و انتقاد خوانندگان تا مقالات به صورت کاملتری در **دانشنامه** به چاپ رسد. این دفتر از جمله مقالات بلند دانشنامه است که امید است مورد توجه علاقه‌مندان واقع شود، و صاحبنظران نیز از راهنمایی و اظهارنظر دریغ نکنند.

و من الله التوفیق

بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی

تهران – ۱۳۷۲

پیشگفتار

بارها شنیده شده که برخی از جوانان مسلمان با کنجکاوی فراوان می‌پرسند که نظر اسلام دربارهٔ بردگی چیست، یا چرا آیین اسلام، قانون اجحاف‌آمیز بردگی را پذیرفته و بر آن مهر تصدیق نهاده است.

از سوی دیگر، پاره‌ای از خاورشناسان مغرض نیز موضوع بردگی را دستاویز تاخت و تاز بر اسلام قرار داده‌اند و به مسئله، حساسیّت بیشتری بخشیده‌اند. البتّه دانشمندان اسلامی هم از پاسخگویی باز نمانده و مقالات و رسائلی در این باره نگاشته‌اند که در خور بهره‌گیری است. ولی آنچه که به عنوان جواب مسئله، بیش از دیگر پاسخ‌ها شهرت یافته این است که: اسلام، هر چند با بردگی موافقت نداشته اما شرایط و احوالی که در گذشته حاکم بوده است اجازه نمی‌داده تا بردگی را بکلی لغو کند، بویژه که طرفداران بردگی در روزگار گذشته، بسیار بودند و برده‌فروشی یکی از ارکان اقتصادی کشورها به شمار می‌رفت. ناگزیر اسلام، راه دیگری را در پیش گرفت و مسلمانان را به آزادسازی بردگان تشویق کرد و ثواب‌های فراوان برای این کار قائل شد تا بتدریج دورهٔ برده‌داری در تاریخ بشر به سرآید! اگر بخواهیم از سر انصاف دربارهٔ این پاسخ به داوری پردازیم، باید اعتراف کنیم که جواب مذکور، قانع‌کننده نیست، و به مصداق آیهٔ شریفه: ﴿لَّا يُسۡمِنُ وَلَا يُغۡنِي مِن جُوعٖ ۝٧﴾ [الغاشية: ٧]. دردی را درمان نمی‌کند بلکه این ایراد را به ذهن می‌آورد که مگر در روزگار گذشته، شرک و بت‌پرستی هزاران طرفدار نداشت؟ و مگر بت‌پرستان مکه از این نمی‌ترسیدند که چون خانهٔ کعبه از بت‌ها پاک شود، مشتریان بازارشان پراکنده گردند و قبائل بت‌پرست از آمدن به مکه خودداری ورزند؟ پس چگونه اسلام، راه مماشات با شرک و بت‌پرستی را نپیمود و از قدرت مشرکان خاور و باختر نهراسید، و به کسانی که از شکست اقتصادی ترس داشتند پیام داد:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةً فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٢٨﴾ [التوبة: ۲۸].

«ای مؤمنان، جز این نیست که مشرکان مردمی پلیدند و از امسال به بعد، نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر (بدلیل کاهش معاملات) از فقر و تنگدستی بیمناکید (بدانید که) اگر خدا بخواهد شما را از فضل خود بی‌نیاز خواهد کرد و خدا دانا و حکیم است».

بنابراین، چنانچه اسلام کاری را بکلّی باطل و نادرست می‌دید، آن را اساساً انکار می‌کرد یا در طی مراحلی (مانند تحریم خمر) به نفی و ردّ آن می‌پرداخت.

برخی از مسلمانان و خاورشناسان منصف، راه دیگری را برای پاسخگویی انتخاب کرده‌اند و مانند دکتر گوستاولوبون Gustavelebon در صدد بر آمده‌اند تا نشان دهند که رفتار مسلمانان با بردگان، رفتاری انسانی و ملایم بوده است و بردگان آن‌ها از این حیث، خوشبخت‌تر از نوکران و کلفت‌های اروپایی بوده‌اند، چنانکه می‌نویسد:

«آنچه مسلّم است برده، نزد مسلمانان بدان صورت که در نزد نصاری بوده، نیست و وضعی که بردگان مشرق در آن بسر می‌برند، بمراتب بهتر از وضعی است که نوکران و کلفت‌های اروپائی دارند غلامان زر خرید در مشرق، جزء خانواده محسوب می‌شوند و چنانکه پیش از این گفته شد حتی می‌توانند با دختران آقایان و مالکین خود ازدواج کنند و در زمرهٔ دامادان او در آیند و همچنین می‌توانند به بزرگ‌ترین منصب‌ها نائل شوند. در مشرق، غلام بودن عار و ننگ نیست و بدان اندازه که در مغرب، نوکر از ارباب خود فاصله دارد، در آنجا غلام از مالکش دور نیست و ارتباطش زیادتر و با او نزدیک‌تر است... تمام جهانگردانی که دربارهٔ مسئلهٔ بردگی در شرق به تحقیق پرداخته‌اند معترفند

که این سر و صدای مغرضانه‌ای که برخی از اروپائیان در اطراف آن براه انداخته‌اند، بکلّی بی‌اساس است»[1].

هر چند گفتار گوستاولوبون، به جای خود صحیح و دلنشین است، ولی اساس مسئله را حل نمی‌کند و توضیح نمی‌دهد که اصولاً چرا باید اسلام، بردگی را به تصویب رساند و این کار چه لزومی داشته است؟

ما، در این رساله کوشیده‌ایم تا علاوه بر مباحث جنبی، به سئوال اصلی نیز پاسخ دهیم، و این مسئله را از دیدگاه اسلام روشن سازیم. امید است که این نوشتار با وجود فشردگی و اختصار، وظیفهٔ خود را ایفاء کند و مورد استفادهٔ خوانندگان قرار گیرد.

مصطفی حسینی

شعبان ۱۴۱۳

اسفند ۱۳۷۱

۱- تمدّن اسلام و عرب، اثر گوستاولوبون، ترجمه هاشم حسینی، ص ٤٦٤ و ٤٦٥، چاپ تهران.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی.

بردگی با صورت‌ها و اشکال گوناگونش، از روزگار کهن، پذیرفتهٔ همهٔ اقوام و ملل جهان بوده است، جز آنکه اسلام دربارهٔ برده‌گیری، نظری عادلانه و نسخ‌ناپذیر آورده است؛ و شگفت آنکه برخی از نویسندگان غربی، بی‌خبر از آنکه در آئین خودشان در باب بردگی آمده، اسلام را به طرفداری از اشکال ستمگرانهٔ برده‌داری متّهم ساخته‌اند و با این اتّهام، ناآگاهی خویش را از کیش خود و هم از آئین مسلمانان به نمایش گذاشته‌اند!

بردگی در اقوام و ادیان کهن

اگر کسی به کتاب‌های که از اقوام باستانی سخن گفته‌اند بنگرد، ملاحظه می‌کند که در میان تمام آن اقوام از آشوری و بابلی و هندی و چینی و ایرانی و عبرانی و یونانی و رومی و دیگران، برده‌گیری با شکل‌های مختلف رواج داشته و انسان‌ها را در معرض خرید و فروش قرار می‌دادند و در همهٔ قوانین و شرایع پیشین نیز مانند قانون حمورابی و مانو[1] و شریعت یهود و مسیحیت و جز این‌ها، برده‌داری به تصویب رسیده است. به عنوان نمونه، از برده‌داری در سه کشور متمدّن و باستانی یعنی یونان و رم و ایران، و دو دیانت بزرگ سامی – یهودیت و مسیحیّت – به ایجاز سخن به میان می‌آوریم تا معلوم شود که اسلام در قانونگذاری خود تا چه اندازه به ملایمت گراییده و جانب نرمی با ضعیفان و زیردستان را رعایت کرده است.

۱– قانونگذار هند باستان که مجموعه قوانین او را «ماناوادار ماسترا» گویند.

بردگی در یونان باستان

بنابر آنچه ویل دورانت (Will Durant) در کتاب «تاریخ تمدّن» آورده، مردم یونان، بردگان فراوانی داشتند که: «از زندانیان جنگ، اسیران یورش‌های برده‌گیری، کودکان سر راهی، کودکان ولگرد و مجرمین»[۱] فراهم آمده بودند. یعنی یونانیان متمدّن، همهٔ این راه‌ها را برای به دست آوردن برده، مشروع و مجاز می‌شمردند بازار برده‌فروشی و تجارت بردگان در آتن، گرم بود. دورانت می‌نویسد: «تاجران یونانی، غلام را چون هر کالای دیگر خریداری می‌کردند و در خیوس، دلوس، کورنت، آیگینا، آتن و هر جای دیگری که خریداری پیدا می‌شد، آنان را برای فروش عرضه می‌داشتند. برده‌فروشان آتن از ثروتمندترین اتباع خارجی به شمار می‌رفتند. در دلواس اگر روزی یک هزار برده فروخته می‌شد، برخلاف معمول نبود. کیمون، پس از جنگ ائورو مدون بیست هزار تن از اسیران جنگی را به بازار برده‌فروشان برد»![۲]

یونانیان در قوانین خود مقرر کرده بودند که: «اگر غلامی بدرفتاری یا خطایی کند، با تازیانه تنبیه می‌شود، اگر بر امری شهادت دهد، شکنجه می‌بیند. و اگر آزاد مردی، او را بزند نباید از خویش دفاعی کند ولی اگر ظلمی بزرگ بر او وارد شود، وی می‌تواند به معبد پناه برد و آنگاه صاحبش باید او را بفروشد»[۳].

به فرض اینکه برده‌ای از بند اسارت رهایی می‌یافت، در آن صورت: «آزادشدگان — یعنی کسانی که زمانی برده بودند و سپس آزاد شدند — در محرومیت ازحقوق سیاسی و

۱- تاریخ تمدّن، اثر ویل دورانت، ترجمه فتح الله مجتبایی، بخش یونان باستان، ج۲، ص ۳۰۸، چاپ تهران.

۲- تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۳- تاریخ تمدّن، ج ۲ف ص ۳۰۹.

از لحاظ اقتصادی، با اتباع خارجی شریک بودند»[۱]. یعنی بردگی آنان تا پایان عمر به نحوی دوام می‌یافت!

اینک باید دید که فرزندان این گروه ستمدیده و محروم،چه سرنوشتی در یونان باستان، داشتند؟

موریس لانژله M.Lengelle در کتاب «بردگی» می‌نویسد:

«یونانیان به علت همجوار بودن با منابع تمام‌نشدنی بربرها، پرورش انسان و حیوان را پرخرج می‌دانستند. بردگانی که در خانه متولّد می‌شدند، تعدادشان بسیار کم بود. اغلب تازه به دنیا آمده‌ها را یا می‌کشتند یا سر راه می‌گذاشتند»[۲]. که البته، کودکان سرراهی دوباره، به دام بردگی می‌افتادند.

در پی آگاهی از این اوضاع اسفبار، سزاوار است که بدانیم دو فیلسوف بزرگ یونان باستان، یعنی افلاطون و ارسطو با این نظام ستمگرانه چه برخوردی را داشتند؟ و آیا در فلسفهٔ خود، نظام برده‌داری را بدان صورت وحشتناک، پذیرفته بودند یا نه؟

افلاطون درکتاب: «جمهور» که در اصل پولی‌تیا (Politeia) نام دارد، نشان داده که نظام بردگی را پذیرفته است. وی از اینکه در حکومتی بردگان با مردم آزاد، برابر باشند، ابراز شگفتی و مخالفت می‌کند. افلاطون در این باره نوشته است:

«ای دوست! منتها درجهٔ افراط در آزادی اینجا است، در چنین حکومتی غلام و کنیز زر خرید از حیث آزادی چیزی از صاحبان خود که آن‌ها را با پول خریده‌اند کم ندارند»[۳]!

۱- تاریخ تمدّن، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲- بردگی، اثر موریس لانژله (از مجموعه: چه می‌دانیم؟)، ترجمه حبیب الله فضل اللهی، ص ۳۲، چاپ تهران.

۳- جمهور، اثر افلاطون، ترجمه فوءاد روحانی، ص ٤۹۰، چاپ تهران.

افلاطون در آنجا که از «نظام اشتراکی» سخن به میان آورده، باز هم روا ندانسته است که بردگان، حتی در بهره‌برداری از مواد خوراکی با آزادگان برابر باشند. موریس لانژله می‌نویسد:

«روحیّهٔ فیلسوف (افلاطون) اجازه نمی‌دهد که بردگان همطراز با همشهریان از حیث موادّ خوراکی باشند. برای اینان، جیرهٔ زیاد و برای بردگان و کارگران جیرهٔ کم را لازم می‌داند». [۱]!

ارسطو فیلسوف بزرگ و شهیر یونانی در سخن معروف خود، برده را افزاری جاندار! شمرده و گفته است: «بنده آلت جاندار (است) و آلات و اسباب، بندگان بی‌جان‌اند» [۲]!

این فیلسوف برجستهٔ یونانی، به گزارش ویل دورانت در کتاب: «تاریخ فلسفه» عقیده داشته است که:

«بنده در دست مولای خود همچون بدن در برابر ذهن و قوّهٔ مفکّره است. همچنان که بدن از قوای ذهنی و تفکّر باید پیروی کند، بنده نیز ملزم به اطاعت از مولی است» [۳]. بنابراین، اگر مولی، بندهٔ خود را به کاری ناروا فرمان دهد، به نظر ارسطو آن بنده ناگزیر باید از مولایش فرمان برد!

بردگی در رم قدیم

برده‌داری در رم قدیم، چیزی از برده‌داری یونانی کم نداشت. به گفتهٔ ویل دورانت:

«بلوخ، در حدود سال ۳۰ ق م تعداد غلامان را در شهر رم به ٤۰۰/۰۰۰ نفر یا تقریباً نصف جمعیت و در ایتالیا به ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده است» [٤].

۱- بردگی،ص ۵۵.

۲- تاریخ فلسفه، اثر ویل دورانت، ترجمه عبّاس زریاب خویی، ج ۱، ص ۱۱۹، چاپ تهران.

۳- تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۱۹.

٤- تاریخ تمدّن، ج ۳، ص ۳۹۳.

رمی‌ها، الواح دوازده گانه‌ای داشتند که در سال‌های ٤٥٠ و ٤٥١ ق م، در شهر رم مفاد آن‌ها را انتشاردادند. بر روی این الواح، قوانین رمی با عباراتی کوتاه کنده شده بود. الواح مزبور را از خشن‌ترین قانون نامه‌های تاریخ به شمار آورده‌اند که مثلاً: «به پدر، اجازه می‌داد تا هر یک از فرزندانش را تازیانه بزند و به زنجیر بکشد و حبس کند و بفروشد یا بکشد»[1]! بدین صورت، گاهی فرزندان از سوی پدران خود، به بردگی فروخته می‌شدند. دورانت نوشته است:

«بردگان خانگی را گاه کتک می‌زدند و احیاناً می‌کشتند. پدر نرون (امپراطور سفّاک رم) به این علّت آزادشدگان خود را کشت که آنقدر که او می‌خواست مشروب نخوردند»![2]

عدّهٔ بسیاری از بردگان رمی که از وضع رقّت‌بار خود به جان آمده بودند در تحت سرکردگی اسپارتاکوس، به شورش برخاستند و چند بار با رمیان پیکار کردند و سرانجام از آنان شکست خوردند و رمیان، شش هزار تن از آن‌ها را در میان راه کاپوا[3] تا رم به صلیب کشیدند[4]! نهضت بردگان سرکوب شد و آن بیچارگان ناگزیر به قوانین سخت و پرفشار رمی تن در دادند، قوانینی که به گزارش موریس لانژله مقرّر می‌داشت که اگر برده‌ای برای کسی کاری را انجام دهد و بر مبنای طلب خود، از او سندی بگیرد، سزاوار مرگ است! لانژله می‌نویسد:

۱- تاریخ تمدّن، ج ۳، ص ٤٠.

۲- تاریخ تمدّن، ج ۳، ص ۳۹٤.

۳- کاپوا، شهری قدیمی در جنوب ایتالیا است.

٤- تاریخ تمّدن، ج ۳، ص ۱٦۲.

«در حقوق قدیم رم، یک نفر برده صلاحیّت نداشت که سندی بگیرد و طلبکار شود، به موجب قانون الواح دوازده‌گانه اگر غفلتاً در حین ارتکاب به چنین عملی دستگیر می‌شد، در زیر نظر قاضی می‌بایست از بالای صخره‌ای خاصّ مجرمان، به پایین پرتاب شود»[۱].

سیسرون، سخنور و حکیم رمی، در خلال تمثیل خود، بردگان را بدین گونه ارزش‌گذاری می‌کند:

«قایقی در حال غرق شدن است، باید قسمتی از بار آن را فدا کرد، کدام را باید به دریا ریخت، آیا باید یک اسب گران قیمت یا یک بردهٔ کم ارزش، فدا شود؟»![۲]

بدینسان، حکیم فرزانهٔ رومی، یک اسب را بسی گرانبهاتر از انسان می‌شمرد! سطح فکر و فرهنگ مردم عامی را از اینجا قیاس باید گرفت.

بردگی در ایران باستان

در ایران باستان نیز بردگی به صور گوناگون رواج داشت و آئین زرتشت آن را نهی نکرد. کریستن سن (A. Christensen) خاورشناس شهیر دانمارکی در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» دربارهٔ اسرای جنگی که به دست ایرانیان می‌افتادند، می‌نویسد:

«(ایرانیان) معمولاً دست اسیران جنگی را بر پشت بسته و آن‌ها را به عنوان غلامی می‌فروختند»[۳].

افرادی که بردگان را می‌خریدند در بسیاری از موارد چنین می‌پنداشتند که مالک جان برده‌ها هستند به گونه‌ای که حق دارند آن‌ها را بکشند. چنانکه کریستن سن دربارهٔ اشراف ایرانی آورده است که: «آمیانوس می‌گوید: اشراف مزبور، خود را صاحب اختیار جان

۱- بردگی، ص ٦٧.

۲- بردگی، ص ٦٨.

۳- ایران در زمان ساسانیان، اثر آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمیِ، ص ٢٤٠، چاپ تهران.

غلامان و رعایا می‌دانستند»[1]. قوانین بردگان در ایران باستان به شکلی تنظیم شده بود که مثلاً: «وقتی مردی یکی از کنیزان زر خرید خود را به مقدار یک عشر آزاد می‌کرد، فرزندی که ازآن کنیز تولّد می‌یافت همچنین به مقدار یک عشر آزاد می‌بود»[2].

شاهان پارسی معمولاً صدها کنیز و غلام در اختیار خود داشتند. فردوسی در دیوان «شاهنامه» هنگامی که از شکوه بارگاه انوشیروان یاد می‌کند، می‌گوید:

بهشتی شد آراسته بارگاه ز بس برده و بدره و بارخواه![3]

و دربارهٔ ۱۲۰۰۰ کنیزی که خسرو پرویز داشت، می‌گوید:

به مشکوی زرّین ده و دو هزار کنیزک، بکردار خرّم بهار[4]!

بردگی در آئین یهود

برده گرفتن در مذهب یهود نیز موجّه و مشروع قلمداد شده بود. در سفر لاویان از تورات می‌خوانیم:

«از امّت‌هایی که به اطراف تو می‌باشند، از ایشان غلامان و کنیزان بخرید و هم از پسران مهمانانی که نزد شما مأوی گزینند و از قبیله‌های ایشان که نزد شما باشند که ایشان را در زمین شما تولید کردند بخرید و مملوک شما خواهند بود و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید»[5].

از این دستور تورات به روشنی فهمیده می‌شود که یهودیان می‌توانستند دختران و پسران را برای کنیزی و غلامی از اولیاء ایشان خریداری کنند ولی این تنها راه بدست

۱– ایران در زمان ساسانیان، ص ٣٤٤.

۲– ایران در زمان ساسانیان، ص ٣٥٨.

۳– خلاصه شاهنامه، به انتخاب محمد علی فروغی (ذکاء الملک)، ص ٦٨٧، چاپ تهران.

٤– خلاصه شاهنامه، ص ٨٠٦.

٥– تورات، سفر لاویان، باب ٢٥، شماره ٤٥ و ٤٦.

آوردن برده نبود بلکه در مواردی قوم یهود، اجازه داشتند تا مجرمین را نیز به بردگی بگیرند، چنانکه در تورات آمده است:

«اگر دزدی، در رخنه کردن گرفته شود و او را بزنند به طوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد... و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود»[۱].

فقر، نیز از عوامل بود که سبب بردگی می‌شد و فقراء می‌توانستند، خود را به ثروتمندان بفروشند! و در این مسئله حتّی همکیش بودن، از داد و ستد جلوگیری نمی‌کرد و بر یهودیان روا بود که به گونه‌ای موقّت، همکیشان خود را به خدمت و بردگی گیرند. در تورات آمده:

«اگر برادرت نزد تو فقیر شده خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید»[۲].

قوانین کیفری تورات، دربارهٔ بردگان از شدّت و خشونت خالی نیست، مثلاً در تورات آمده است:

«اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند و او زیر دست وی بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود. لیکن اگر یک دو روز زنده بماند، او او انتقام کشیده نشود، زیرا زرخرید او است»[۳].

بردگی از دیدگاه مسیحیّت

در آئین مسیحیت نیز هیچ گونه دستوری مبنی بر نهی از برده‌گیری نیامده است و انجیل، قوانین تورات را تصدیق می‌کند. پولس که نزد مسیحیان، مردی بس مقدّس و عالی مقام به شمار می‌رود، در نامهٔ خود به افسسیان نوشته است:

۱- تورات، سفر خروج، باب ۲۲، شماره ۲ و ۳.

۲- تورات، سفر لاویان، باب ۲۵، شماره ۳۹.

۳- تورات، سفر خروج، باب ۲۱، شماره ۲۰ و ۲۱.

«ای غلامان! آقایان بشری خود را چون مسیح، با ترس و لرز و با ساده‌دلی، اطاعت کنید»[۱].

فلیسوفان کهن و کشیشان بزرگ مسیحی نیز، قانون برده‌داری را امری مشروع و عادلانه شمرده‌اند و از ابراز مخالفت با آن، خودداری کرده‌اند. سنت آگوستین (Agostin) فلیسوف شهیر و قدّیس مسیحی، بردگی را نوعی «کیفر خدایی» برای بردگان پنداشته است. موریس لانژله در این‌باره می‌نویسد:

«بردگی به وسیلهٔ سنت آگوستین، تنبیهی شناخته شد که از طرف عدالت برای گناه مقصّر در پیشگاه خداوندی تحمیل گردیده است»[۲].

همچنین، سنت توماس اکویناس (Thomas Aquinas) از قدّیسان کلیسای کاتولیک و از فلاسفهٔ بزرگ مسیحی، دربارهٔ بردگی و قوانین آن گفته است:

«دربارهٔ روابط برده و ارباب، احتیاجی به قانون خاصّی از برای ارباب یا پدر خانواده نیست زیرا برده، مال خصوصی یک شخص یا خانواده است و قانون، راجع به نفع عمومی شهر یا امپراطوری است»[۳].

از آنچه گذشت، علمای مسیحی بدین نتیجه دست یافته‌اند که بردگی بدان‌گونه که در آئین یهود آمده، مورد تأیید مسیحیّت قرار دارد. کشیش معروف، جیمزهاکس در «قاموس کتاب مقدّس» می‌نویسد:

«انجیل پاک حضرت مسیح نیز ابداً در خصوص اطلاق و آزادی غلامان سخن نرانده بلکه بالعکس، غلامان را به اطاعت آقایان و خوانین ایشان امر می‌فرماید»[٤].

۱- رساله پولس به افسسیان (در مجموعه کتاب مقدس)، باب ٦، شماره ۵.

۲- بردگی، ص ١٦.

۳- بردگی، ص ١٨.

٤- قاموس کتاب مقّدس، اثر جیمزهاکس، ص ۵۹۰، چاپ تهران.

با وجود این، بسیار شگفت‌انگیز است که گروهی از خاورشناسان یهودی و مسیحی، موضوع بردگی را دستاویز قرار داده‌اند و به آئین مبین اسلام، طعن می‌زنند! با اینکه در شریعت اسلامی هرگز موضوع بردگی بدان صورت مطرح نشده که در آئین یهود و نصاری دیده می‌شود.

اسلام، هیچگاه اجازه نداده که مسلمانی، فرزندان خود را در معرض فروش نهد. هیچ فقیهی در اسلام فتوی نداده که مسلمانان حق دارند فقیران یا قرض‌داران را به بندگی گیرند. هیچگاه پیامبر اسلام دستور نداده که مسلمین از راه «آدم دزدی»! انسان‌ها را به دام بردگی افکنند. قوانین سخت و خشنی که در اقوام و شرایع گذشته دربارۀ بردگان آمده به هیچ وجه در اسلام وجود ندارد.

بردگی در امریکا و اروپا

در اروپا و آمریکا نیز تا قرنها پس از ظهور اسلام، بردگی رواج داشت. اروپاییان انسان‌های بی‌شماری را در دریا و خشکی می‌دزدیدند و به بردگی می‌فروختند. بازارهای برده‌فروشی در سراسر آمریکا و اروپا برقرار بود و بازرگانان برده، بویژه از راه فروش «سیاه پوستان» به ثروتهای کلانی دست می‌یافتند. از قرن هیجدهم به بعد که بتدریج در غرب زمزمه‌هایی برضدّ برده‌داری شنیده شد بسیاری از کشورها با آزادی بردگان به مخالفت برخاستند. پس از انقلاب کبیر فرانسه در اثر مساعی کسانی همچون ابراهام لینکلن[1] A. Lincoln برده‌داری کهن در آمریکا و اروپا منسوخ شد[2].

۱- لینکلن، رئیس جمهور ایالات متحدّه امریکا (در سال ۱۸٦۰ م) بود که در راه «الغاء بردگی» کوشش مؤثری کرد و سرانجام به دست یکی از طرفداران متعصّب برده‌فروشی، به قتل رسید.

۲- در «دائرة المعارف فارسی» درباره الغاء بردگی در اروپا و آمریکا چنین می‌خوانیم: «در سال ۱۸۰٤ (م) بردگان سرزمین هائیتی طغیان کردند و مالکین و اربابان خود را از کشور بیرون راندند و کشور خود را مستقل و آزاد اعلام نمودند. بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از بدو تشکیل خود، بردگی را در کشور خویش ملغی ساختند. جنبش‌های بشردوستی و نوع‌پروری موجب شد که تجارت برده

ولی نوعی برده‌گیری جدید که استعمار و استثمار کشورهای کوچک از سوی قدرتمندان غرب باشد جای آن را گرفت، و در واقع «بردگی فردی» به «بردگی جمعی» تبدیل گشت! یورش ایتالیا به لیبی و تصرّف الجزائر و مراکش و تونس و هند و چین و ماداگاسکار از سوی فرانسه، و اقدامات سودجویانهٔ انگلیس در مستعمرات وسیع خود، حکایت روشنی از این برده‌گیری تازه و دسته‌جمعی می‌کند. آیا رفتار ناپسندی که آمریکا و انگلیس و شوروی و آلمان در جنگ‌های بین‌الملل با شکست‌خوردگان و اسیران از خود نشان دادند و قتل‌ها و هتک ناموس‌ها و شکنجه‌هایی که آمریکا در جنگ ویتنام دربارهٔ اسرای جنگ روا داشت، از برده‌گیری کهن زشت‌تر نیست؟

در سال ۱۸۰۷ در انگلستان ملغی شود. در کشورهای متحدّ آمریکا احساسات ضدّ بردگی از ایالات شمالی شروع شد و کسانی که طرفدار الغاء بردگی بودند این اصل را یکی از هدف‌های مبارزات سیاسی خود قرار دادند. قسمت عمده زد و خوردهایی که بین ایالات شمالی و جنوبی در گرفت (۱۸۲۰ تا ۱۸۶۰) بر اساس مبارزه با طرفداران آزادی بردگان و خرید و فروش آن‌ها بود. اما اصول بردگی در کشورهای متحّده آمریکا ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۸۶۳ م، اعلامیّه آزادی بردگان توسط آبراهام لینکلن منتشر شد و در نتیجه پیروزی ایالات شمالی بر جنوبی این رسم در آمریکا منسوخ شد و بردگان آزاد شدند. پس از آنکه در سال ۱۸۸۸ کشور برزیل هم آزادی بردگان را اعلام کرد در تمام قاره آمریکا رسم بردگی برافتاد». (دائرة المعارف فارسی، ج ۱ ص ٤۰٤) به اعتراف اروپائیان کشور مسلمان تونس پیش از همه دولت‌ها دستور آزادی بردگان را صادر کرد و در این کار، از موافقت علمای دین نیز برخوردار بود. خاورشناس اروپایی برونشویگ می‌نویسد: «برای تونس این افتخار حاصل است که فرمان عام آزادی را پیش از همه دولت‌ها به سود بردگان سیاهپوست (و مسلمان، البته در آن زمان دیگر عملاً برده سفید پوست در قلمرو نایب السلطنه در تونس وجود نداشت) منتشر ساخت. بیک احمد با فرمان ۱۲ شعبان ۱۲۸۰ (۲۳ ژانویه ۱۸٤٦)... دستور داد که به هر برده متقاضی، خط آزادی داده شود... دو تن از بلندترین مقامات از رؤسای محلی مذاهب حنفی و مالکی، آن (آزادی عمومی) را تصدیق و تأیید کردند».

(THE ENCYLOPAEDIA OF ISLAM، ج ۱ چاپ لیدن، ذیل واژه عبد = ABD مقاله برونشویگ، ترجمه آقای احمد سمیعی، ص ۵۳ و ٥٤).

آیا جنایاتی که هم اکنون دولت غاصب اسرائیل به هنگام اسارت زن و مرد و کودک فلسطینی، روا می‌دارد و فجایعی که صرب‌های متمدّن‌نما! در بوسنی و هرزه‌گوین نشان می‌دهند، از برده گرفتن قدیم ظالمانه‌تر نیست؟

شگفت آنکه برخی از خاورشناسان غربی، این همه را می‌دانند ولی به نظام قانونی اسلام دربارهٔ «اسیران جنگی» اعتراض می‌نمایند و آن را به بهانهٔ «برده‌داری» تخطئه می‌کنند، گویی در دنیای ایشان هیچ اسیری وجود نداشته و ندارد و برده‌داری یونانی و رمی و اروپایی و امریکایی و همهٔ جنایات قدیم و جدید، یادگار اسلام است!

بردگی در عرب پیش از اسلام

اسلام در محیطی ظهور کرد که در آنجا مانند دیگر سرزمین‌ها، برده‌گیری به گونه‌ای ستمگرانه شیوع داشت. بازرگانان برده که آن‌ها را «نَخّاس»[1] می‌خواندند، از نواحی گوناگون بردگان را به مکّه می‌آوردند و می‌فروختند. مشهورترین تاجر برده در دوران جاهلیّت، عبدالله بن جدعان[2] نام داشت. رسم، چنان بود که: «اگر کسی برده‌ای را خریداری می‌کرد، ریسمانی را به گردنش می‌افکند و چون حیوانی او را به خانه‌اش می‌کشید»![3]

راه‌های برده‌گیری در میان عرب جاهلی – همانند دیگر اقوام – گوناگون بود. علاوه بر اسیرانی که در یورش‌ها و غارت‌ها به دست می‌آوردند: «وامدارانی که نمی‌توانستند وام خود را بپردازند، به بردگی فروخته می‌شدند»[4]. همچنین گاهی اشخاص آزاد، در جریان

۱- المفصّل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، اثر دکتر جواد علی، ج ٤، ص ٥٦٧، چاپ لبنان.

۲- تاریخ التمدن الإسلامی، اثر جرجی زیدان، الجزء الرّابع، ص ۲۷، چاپ قاهره.

۳- «فإذا اشتری أحدهم عبداً وضع فی عنقه حبلاً وقاده إلی منزله کما تقاد الدّابة». (تاریخ التمدّن الإسلامی، ج ٤، ص ۲۷).

٤- «قوم کانوا مدینون فلم یتمکّنوا من سداد دیونهم فبیعوا رقیقاً». (المفصّل، ج ٤، ص ٥٦٧).

یک قمار! خود را می‌باختند و به دام بزرگی می‌افتادند چنانکه آورده‌اند: «ابولهب با عاص بن هشام به قمار پرداختند بدین شرط که هر کس در قمار، بازنده شده بردۀ دیگری گردد. ابولهب در آن کار غالب آمد و عاص بن هشام را به بردگی گرفت و او را به شتربانی خود گماشت»![1]

به گزارش ابوجعفر طبری: «در روزگار جاهلیّت (برده‌داران) کنیزان خود را به روسپیگری وامی‌داشتند و مزدشان را برای خود می‌گرفتند»[2]. و آیۀ ۳۳ از سورۀ نور که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ﴾ [النور: 33].

«کنیزان را به زناکاری وامدارید».

ناظر به همین فاجعه است.

«تازیان با کنیزان خویش زناشویی می‌کردند و چون فرزندانی برای ایشان زاده می‌شد، آنان را به بردگی می‌گرفتند مگر آنکه کسی از آن‌ها (با دلیری و جنگاوری) نجابت و أصالت خود را به اثبات می‌رساند که در آن صورت به خویشاوندانش می‌پیوست و او را می‌پذیرفتند و گرنه، به حال بردگی باقی می‌ماند»[3]. داستان عنترۀ عبسی و پیوستن به پدرش شدّاد (پس از تحمّل سختی‌ها و دلاوری‌هایی که از خود نشان داد) گویای همین قانون جاهلی است[4].

۱- «کالّذی روی من تقامر أبی لهب والعاص بن هشام، علی أن من قمر صار عبداً لصاحبه، فقمره أبولهب فاسترقه واسترعاه إبله». (المفصّل، ج ٤ ص ٥٦٧).

۲- «کانوا فی الجاهلیّة یُکرهون إماءهم علی الزّنا یأخذون أُجورهنّ» (تفسیر طبری، ج ۹، ص ۱۰٤، چاپ لبنان).

۳- «کانت العرب تروج الأماء، فإذا ولد لهم منهنّ أولاد استعبدوهم فإذا انجب أحدهم ألحقوه بأنسابهم واعترافوا به وإلاّ بقی عبداً». (تاریخ التّمدن الإسلامی، ج ٤، ص ۲۷ و ۲۸).

٤- تاریخ التّمدن الإسلامی، ج ٤، ص ۲۸.

قرآن و آزادی بردگان

اسلام، در چنین محیطی پا به عرصهٔ ظهور نهاد و قوانین حکیمانهٔ خود را دربارهٔ بردگان عرضه کرد. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ پیش از بعثت، تنها غلامی را که همسرش خدیجه عَلیها السَلام به او هدیّه کرده بود، آزاد ساخت و او را به «پسرخواندگی» پذیرفت. این غلام، همان زید بن حارِثَه کَلْبی[1] بود که از مسلمانان فداکار و از شهدای اسلام شمرده می‌شود که در راه دفاع از این آئین، در سرزمین مُؤْتَه[2] به شهادت رسید.

هنگامی که محمّد ﷺ به نبوّت مبعوث شد در سورهٔ «البلد» که از سوره‌های دوران مکّه است[3]، این آیات تکاندهنده آمد:

﴿فَلَا ٱقۡتَحَمَ ٱلۡعَقَبَةَ ١١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ١٢ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٣﴾ [البلد: 11- 13].

«آدمی از گردنه گذر نکرده است! (تا به قلّهٔ سعادت یا بهشت موعود رسد) و تو چه می‌دانی که گردنه چیست؟ برده‌ای را آزاد کردن است».

با آمدن این پیام، مسلمانان کوشیدند تا دعوت قرآن را در آزادی بردگان، پاسخ دهند و خود را به بهشت نیکبختی رسانند. از اینرو هر کدام که توان مالی داشتند به سوی مشرکان مکّه رفتند و غلام یا کنیزی را خریدند و از قید بردگی آزاد کردند، چنانکه ابوبکر

۱- السّیرة، اثر ابن هشام، ج ۱، ص ٢٦٤ و ٢٦٥، چاپ بیروت.

۲- مؤته، سرزمینی در جنوب شرقی بحرالمیّت است که مسلمانان در آنجا با سپاهیان روم شرقی، نبرد کردند.

۳- بنابر روایتی که سیوطی در «الإتقان فی علوم القرآن» آورده، سورهٔ البلد (از میان صد و چهارده سوره قرآن) سی و پنجمین سوره‌ای شمرده می‌شود که بر پیامبر ﷺ نازل شده است. (الإتقان، ج ۱، ص ۹۷، چاپ لبنان).

هفت برده را رهایی بخشید که: بِلال و عامِر بن فُهَیْرَه و امّ عُبَیْس و زنّیره و نَهْدِیَه و دخترش و کنیزی از بَنی مُؤَمَّل بودند[۱].

اسلام، راه‌های برده گرفتن را می‌بندد!

اسلام، بدانچه گفتیم بسنده نکرد بلکه تمام راه‌های برده گرفتن (استرقاق) را به روی امّت محمّدی ﷺ بست. در گذشته ملاحظه کردیم که اقوام گوناگون چون به کسی وام می‌دادند و آن شخص از أدای وامش ناتوان می‌ماند، او را به بردگی می‌گرفتند! ولی قرآن کریم دربارۀ کسی که وام‌دار شده است، به مسلمانان فرمود:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖۚ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٨٠﴾ [البقرة: 280].

«اگر وام‌گیرنده، تنگدست شود باید تا هنگام فراخ دستی بدو مهلتی دهید و در صورتیکه وام را ببخشید برایتان بهتر است، اگر (عاقبت کار را) می‌دانستید».

همچنین ملاحظه شد که در اقوام و ملل گوناگون، پدران اجازه داشتند که فرزندان خود را بفروشند ولی اسلام این اجازه را به هیچ پدری نداد تا آنجا که بنابر قوانین اسلام چون دختری شوهر کند، پدرش حق ندارد کابین وی را برای خود بگیرد زیرا که اسلام، کابین را حقّ زنان می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓـٔٗا مَّرِيٓـٔٗا ٤﴾ [النساء: 4].

۱- به سیره ابن اسحق، تحقیق محمّد حمید الله، چاپ ترکیه، ص ۱۷۱ و سیره ابن هشام (السیرة النبویة)، ج ۱، ص ۳۴۰ نگاه کنید. عبارت ابن اسحاق چنین است: «أنّ أبابکر أعتق ممّن کان یعذّب فی الله عزّوجلّ سبعۀ. أعتق بلالاً وعامر بن فهیرة والزّنیرة وجاریة بنی عمرو بن مؤمّل و الذّهدیة (النّهدیة) وابنتها وأمّ عبیس».

«کابین زنان را به ایشان بدهید که واجب است و اگر چیزی از آن را با رضای خاطر به شما بخشیدند در آن صورت، پاکیزه و گوارا آن را بخورید».

باز، در میان آئینها و رفتار گذشتگان دیدیم که «مجرمان» را به بردگی می‌گرفتند! ولی اسلام هرگز کیفر مجرمین را به بهای بردگی مبادله نکرد. اسلام در برابر هر جرمی، کیفری معیّن قرار داد و حتّی اجازه نداد که قاتل فرد مسلمانی را به بردگی گیرند (قاتلی که به عمد، مسلمان بیگناهی را بکشد، اگر از سوی وارثان مقتول بخشوده نشود، می‌تواند با پرداخت خونبها، رضایت آنان را جلب کند و اگر نه، محکوم به مرگ است چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً متعمداً دفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤوا قتلوا وإن شاؤوا أخذوا الدية»[1].

و همچنین پیش از اسلام رسم بود که انسان‌های آزاد – از مرد و زن و کودک – را می‌دزدیدند و آنان را به بردگی می‌فروختند و چه بسیار بازرگانانی که از این راه ارتزاق می‌کردند و بر ثروت خود می‌انباشتند. اسلام، این شیوۀ ننگین از آدم‌فروشی را نیز به سختی نهی کرد، چنانکه از پیامبر گرامی اسلام آورده‌اند:

«قال الله تعالى: ثلاثة أنا خصمهم يوم القيامة، رجل أعطى بى ثم غدر، و رجل باع حراً فأكل ثمنه، ورجل استاجر أجيراً فاستوفى منه و لم يعطه أجره»[2].

۱- «کسی که مؤمنی را عمداً بکشد به اولیاء وی سپرده می‌شود، اگر آن‌ها خواستند او را می‌کشند و اگر خواستند از وی دیه می‌گیرند...» به: التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول، تألیف منصور علی ناصف، ج ۳، ص ۹، چاپ لبنان بنگرید. و به آیه قصاص (آیه ۱۷۸ از سوره بقره) در قرآن مجید نیز نگاه کنید.

۲- به صحیح بخاری، کتاب البیوع، حدیث شماره ١٠٦ و نیز: التاج الجامع للاصول، ج ۲ و ص ۲۰۱ نگاه کنید.

یعنی: «خدای تعالی فرموده است: من در روز رستاخیز با سه کس (بیش از دیگر گنهکاران) دشمنم، مردی که به نام من ببخشاید سپس پیمان شکنی کند. و مردی که انسان آزادی را بفروشد و از بهای آن روزی خورد. و مردی که مُزدُوری را به کاری گمارد و او آن را تمام کند ولی آن مرد، مزدش را ندهد».

خلاصه آنکه اسلام، هیچ راهی را برای برده‌گیری جدید، بر مسلمانان نگشود جز «گرفتن اسیران جنگ»! که در حقیقت امری ضروری بود و هیچ گاه در میان بشر منسوخ نشده و نخواهد شد. یعنی اگر امروز هم دو کشور متمّدن کارشان با یکدیگر به پیکار کشد، ناگزیر هر کدام اسیرانی از دشمن خواهند گرفت و رفتار ویژه‌ای با آنان معمول می‌دارند. اسلام نیز در این باره، قواعد و احکام معینی وضع کرد که شرح آن‌ها خواهد آمد، ولی آنچه در اینجا به تأکید می‌گوییم آنست که «استرقاق» یا اسیر کردن افراد آزاد، در اسلام جز از راه «جنگ مشروع» روا نیست، و قرآن کریم هم تصریح کرد که این کار، پس از درهم شکستن دشمن باید صورت پذیرد (نه پیش از آن و به طمع برده‌داری!) چنانکه می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧﴾ [الأنفال: 67].

«برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد تا آنکه در زمین دشمنان را به سختی درهم شکند، شما بهرۀ دنیا (اسیر و غنیمت) را خواهانید ولی خدا سرای بازپسین را برایتان می‌خواهد و خدا عزّتمند و حکیم است».

آری، پس از بعثت پیامبر و پیش از هجرت وی، شاید اندک بردگانی وجود داشتند که از روزگار جاهلیّت در دست نو مسلمانان باقی مانده بودند ولی با تشویق قرآن کریم به آزادسازی بردگان بتدریج آزاد شدند به طوری که کتب قدیمی سیره و تاریخ (مانند سیرۀ ابن هشام و تاریخ طبری) چون مسلمانان مهاجر به حبشه یا مدینه را برمی‌شمارند، از

هیچ غلام یا کنیزی در خدمت آن‌ها نام نمی‌برند[۱]، و اگر کنیزانی هم در آن روزگار در گرو مسلمانان بوده‌اند، بنابر قانون «امّ ولد» که ذکرش خواهد آمد، آزاد شده‌اند.

امّا اسرائی که پس از هجرت در جامعۀ مسلمانان به سر می‌بردند، کسانی بودند که در جنگ به اسارت افتادند. و جنگ، امری استثنائی است و مقرّرات مخصوص به خود را دارد.

حکم اسیران جنگ، در اسلام

احکام اسیرانی که به هنگام پیکار با مسلمانان گرفتار شوند، در آئین اسلام روشن است. آن‌ها، یا مسلمان هستند که به جنگ با برادران خود آمده‌اند یا از پیروان اسلام به شمار نمی‌آیند. اگر مسلمان باشند پس از به پایان رسیدن جنگ، آزاد می‌شوند، نه آنان را می‌کشند و نه از ایشان فدیه یعنی تاوان می‌گیرند.

چنانکه در ماجرای پیکار «صفّین» آورده‌اند که امام علّی بن ابی‌طالب ؈ به مالک اشتر نخعی فرمود:

«إن أسير أهل القبلة لا يفادى ولا يقتل»[۲].

«از اسیر اهل قبله (برای آزادیش) نه تاوان می‌گیرند و نه او را می‌کشند».

ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود می‌نویسد:

«(پس از جنگ جمل) برخی از یاران علی ؈ از وی خواستند که اموال یاران طلحه و زبیر را در میان ایشان تقسیم کند، ولی او از اینکار، خودداری کرد»[۳].

۱- به سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳٤٤ تا ۳٤٥ و ج ۲، ص ۱۱۲ تا ۱۱۸ و نیز به تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۳۰ و ۳۳۱ بنگرید.

۲- وقعۀ صفّین، اثر نصربن مزاحم منقری، ص ٤٦۹، چاپ مصر.

۳- «وقد سأل بعض أصحاب علي عليّاً أن يقسم فيهم أموال أصحاب طلحة والزّبير، فأبى، عليهم». (البداية و النّهاية، ج ٤، ص ۲٦۷، چاپ لبنان).

به گفتۀ طبری: «(علی‌؛) هر چه در سپاه مخالفان بود، همه را گرد آورد و به مسجد بصره فرستاد تا هر کس مالش را شناخت، آن را برگیرد مگر سلاحی که در بیت‌المال بود و نشان دولتی داشت»[۱].

بنابراین، مسلمانان اجازه ندارند که یکدیگر را به بردگی گیرند یا اموال برادران خود را تصرّف کنند، هر چند کارشان با هم به پیکار کشیده باشد!

امّا کسانی که از زمرۀ مسلمانان شمرده نمی‌شوند، در صورتی که میان ایشان و مسلمانان نبردی رخ دهد، آیۀ چهارم از سورۀ محمّد تکلیف اسرای آنان را روشن کرده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلۡحَرۡبُ أَوۡزَارَهَا﴾ [محمد: 4].

«(ای مسلمانان)، هنگامی که در جنگ با کافران روبرو شدید، گردنهایشان را بزنید تا چون آن‌ها را درهم شکستید، بندها را محکم کنید (مبادا بگریزند و دوباره بر شما بتازند) پس از آن، یا بر اسیران منت نهید (و آزادشان سازید) یا تاوان بگیرید (و رهاشان کنید) تا اینکه جنگ، بارهای سنگین خود را فرو نهد».

این آیۀ شریفه با مفهوم حصری که دارد، دو راه بیشتر در برابر مسلمانان قرار نداده است، یا آزاد ساختن بی‌قید و شرط اسیر، یا آزاد کردنش به شرط پرداخت تاوان، ﴿فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾.

البتّه حکم مزبور به عنوان «اصل» یا «قاعده» تلقّی می‌شود و همانند دیگر قواعد فقهی، گاهی استثناء برمی‌دارد، مانند آنکه اسیر به جنایات بزرگی دست زده باشد یا آنکه یک بار به شرط کناره‌گیری از جنگ، آزاد شود ولی دوباره به پیکار بر ضّد مسلمانان روی آورد.

۱- «و جمع ما کان فی العسکر من شیء ثم بعث به الی مسجد البصرة ان من عرف شئیاً فلیأخذه الا سلاحاً کان فی الخزائن علیه سمة السلطان» (تاریخ الأمم و الملوک، ج ٤، ص ٥٣٨، چاپ لبنان).

در این صورت، امام مسلمین اختیار دارد که او را بکشد یا در اسارت نگاه دارد[1]، چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام، مردی به نام أبُوعَزَّه جُمَحی را که در جنگ بدر اسیر شده بود، بدون گرفتن تاوان آزاد ساخت، ابوعزه در هنگام آزاد شدن به پیامبر گفت:

أعطیک موثقاً لا أقاتلک ولا أکثر علیک أبداً!

«من با تو پیمانی استوار می‌بندم و قول می‌دهم که هرگز به جنگت نیایم و هیچگاه انبوه مردم را ضّد تو گرد نیاورم».

ولی این مرد فریبکار، بزودی پیمانش را با پیامبر اسلام فراموش کرد، و مردم را با اشعار خود بر ضّد پیامبر برانگیخت و دوباره به همراه قریش در جنگ اُحُد شرکت کرد. اتفاقاً در این نبرد نیز به دست مسلمانان افتاد و به مرگ محکوم شد[2].

بنابراین، اصل: ﴿فَإِمَّا مَنًّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ در شرایط ویژه‌ای (به دلیل سیرهٔ نبوی) استثناء برمی‌دارد، امّا چنانچه آن شرایط پیش نیاید، اصل مذکور به قوت خود باقی می‌ماند. از این رو، ملاحظه می‌کنیم که پیامبر بزرگوار اسلام پس از فتوحات جنگی، غالباً

۱- بسیاری از فقهای اسلامی، حقّ استرقاق اسیر را برای امام مسلمانان در ردیف حقّ آزادسازی یا تاوان‌گیری به شمار آورده‌اند، به عنوان نمونه ابن قدامه حنبلی در کتاب المغنی می‌نویسد: «وإذا سبی الإمام فهو مخیر إن رأی منّ علیهم وأطلقهم بلا عوض وإن رأی أطلقهم علی مال یأخذه منهم، وإن رأی فادی بهم، وإن رأی استرقهم». (المغنی، ج ۸، ص ۳۷۲) یعنی: «چون امام مسلمانان (در جنگ) به اسیرانی دست یابد، اختیار دارد در صورتی که (مصلحت) بیند بر آن‌ها منّت نهد و بدون تاوان آزادشان کند یا در برابر مالی که از ایشان می‌گیرد آنانرا رها سازد یا به مبادله آن‌ها پردازد یا ایشان را به بردگی گیرد». ولی ما به ملاحظه مفهوم حصر و تقسیمی که از آیه ﴿فَإِمَّا مَنًّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ استفاده می‌شود، این دو حق یعنی رهاسازی و تاوان‌گیری (مبادله اسیر) را بر دیگر حقوق مقدم داشته‌ایم و حقوق مزبور را از امور استثنایی شمرده‌ایم، همان گونه که در سنّت و روش رسول خدا نیز آزادسازی اسیران بر قتل یا استرقاق آن‌ها غلبه داشته است، چنانکه «قاعده» بر «استثناء» غلبه دارد.

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۱۰، چاپ لبنان و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۱۱، چاپ لبنان.

اسیران را – بدون فدیه – آزاد می‌کرد یا از مال‌داران آن‌ها تاوان می‌گرفت و سپس آزادشان می‌ساخت به طوری که قاعده و اصل، بر استثناء غلبه داشت چنانکه به عنوان نمونه: در پیکار با «هَوازِن» پیامبر به ٦٠٠٠ تن اسیر دست یافت و با تدبیری خاص، همه را بدون گرفتن تاوان، آزاد کرد[۱]. و در پیکار بَدر به شکل دیگری رفتار کرد به طوری که ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» می‌نویسد:

«رسول خدا روز بدر هفتاد تن اسیر گرفت و از آنان به تناسب اموالشان غرامت خواست (و برخی از) مردم مکّه نویسا بودند ولی اهل مدینه خط نمی‌نوشتند، پس هر کس از اسیران که نمی‌توانست تاوان دهد، ده تن از پسران مدینه را به او می‌سپردند تا بدانها نوشتن بیاموزد و چون پسران، کاردان می‌شدند همین آموزش، در حکم تاوان اسیر به شمار می‌آمد»[۲].

البته در غزوۀ بدر، برخی از اسیران نیز بدون پرداخت هیچ تاوانی، آزاد شدند که از جملۀ آنان: مطّلب‌بن حنطب و أبوالعاص‌بن ربیع و أبو عزّه جمحی و دیگران بودند[۳]. اساساً تاوان گرفتن، هنگامی پیش می‌آید که کسی از مسلمانان در دست دشمن، اسیر نباشد و گرنه باید به «مبادلۀ اسراء» پرداخت که شکل دیگری از «فدیه» به شمار می‌آید و پیامبر ﷺ هم بدان عمل کرده است. به عنوان نمونه، ترمذی در کتاب سنن خود می‌نویسد:

«أن النبي ﷺ فدى رجلين من المسلمين برجل من المشركين»[٤].

۱– به سیره ابن هشام، ج ٤، ص ۱۳۲ و تاریخ الائم و الملوک، ج ۳، ص ۸۷ و مغازی واقدی، ج ۲، ۲ ۹۵۱ نگاه کنید.

۲– «أسر رسول الله ﷺ يوم بدر سبعين أسيراً وكان يفادي بهم على قدر أموالهم وكان أهل مكة يكتبون وأهل المدينة لا يكتبون، فمن لم يكن له فداء دفع إليه عشرة غلمان المدينة فعلمهم فإذا حذقوا فهو فداءه». (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ١٤، چاپ لیدن).

۳– به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳١٤ و ۳١٥ نگاه کنید.

٤– تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي، ج ٥، ص ١٥٧، چاپ بیروت.

«پیامبر مردی از اسرای مشرکان را در برابر دو مرد از مسلمانان (که به اسارت افتاده بودند) معاوضه کرد».

اسلام و رفتار با اُسرای جنگی

هر کس رویدادهای جنگ بین‌الملل اوّل و دوّم را بررسی کند، بروشنی در می‌یابد مردم متمدّنی که از مخالفت با برده‌داری دم می‌زنند، دربارۀ اسیران دشمن چنان جنایاتی مرتکب شدند که نظیر آن‌ها از برده‌فروشان کهن گزارش نشده است. آنان، در آلمان و لهستان برای اسرای جنگی «اردوگاه‌های مرگ» ترتیب دادند. و «زندانیان و اسیران را از سراسر کشورهای اشغالی در آن (اردوگاه‌ها) زندانی می‌کردند. زندانیان را در شرایط وحشتناک و سرما، فقط یک وعده غذا می‌دادند و بزور بر بدن آن‌ها آزمایش‌های مختلف پزشکی را مثل حیوانات انجام می‌دادند»[1].

«فقط پس از تصرّف اردوگاه‌های به دست متفقین بود که معلوم شد بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین جنایات تاریخ بشری بدست درندگان نازی صورت گرفت، و میلیون‌ها بی‌گناه از زن و کودک و سالخورده و جوان را در اتاق‌های گاز، ابتدا خفه می‌کردند و بعداً درون کوره‌ها می‌سوزاندند و خاکستر می‌کردند»[2].

رفتار متّفقان (امریکا وشوروی و انگلیس و فرانسه...) نیز با اُسرای جنگی، از روش نازی‌ها چندان بهتر نبود! آنان نیز هزاران اسیر را کشتند و به زنان بسیاری تجاوز کردند و افراد فراوانی را شکنجه دادند. آمریکا، بنابر آمار رسمی که در دنیا انتشار یافت از آغاز

۱- رویدادهای مهّم تاریخ، ترجمه تألیف حسام الدین امامی، ص ۳٦۸، چاپ تهران.

۲- رویدادهای مهم تاریخ، ترجمه و تألیف حسام الدین امامی، ص ۳٦۸، چاپ تهران.

جنگ ویتنام تا سال ۱۹٦۳ میلادی ۱٦۰۰۰۰ کشته و ۷۰۰ هزار شکنجه دیده، در ویتنام جنوبی باقی گذاشت![1]

اسیران جنگی بین‌الملل دوم تا سال‌ها پس از جنگ، در اردوگاه‌های سیبری به کارهای طاقت‌فرسا و شکنجه‌آور وادار می‌شدند. چندی پیش به هنگام آزادی اسرای ژاپن، برخی از روزنامه‌ها نوشتند:

«آخرین دسته از اسرای ژاپن که دیروز از شوروی به وطن خود مراجعت کردند، اظهار داشتند که شرایط زندان‌ها و بازداشتگاه‌های سیبری شمالی، دوزخی بوده است. این دسته اظهار داشتند که در این بازداشتگاه‌ها علاوه بر ژاپنی‌ها، افراد آلمانی، لهستانی، مجار و اکراین هم وجود داشتند. اسرای ژاپنی اظهار داشتند که در بازداشتگاه‌های سیبری هزاران نفر بودند که با آن‌ها مانند کسانی که مرتکب قتل شده باشند، رفتار می‌شود... اسرائی که از کولیما واقع در سیبری آمده بودند، اظهار داشتند که در زندان‌های سیبری در معادن طلا، منگنز، کروم و سایر فلزّات، به کار وادار می‌شوند. این دسته اظهار کردند که در منطقهٔ مزبور درجهٔ حرارت به ۵۰ درجهٔ سانتیگراد زیر صفر می‌رسد و غذای آن‌ها بسیار نامناسب است و زندانی‌ها دسته دسته، تحت این شرایط طاقت‌فرسا می‌میرند. زندانی‌های کولیما، این ناحیه را قبرستان نامیده‌اند...»![2]

از رفتار خشونت‌بار و نادرست کشورهای متمّدن با اسیران که بگذریم، غرامت‌های جنگی که دول پیروزمند از شکست‌خوردگان مطالبه می‌کنند، بسیار سنگین‌تر از فدیه‌ای است که در اسلام مقرّر شده تا از اسیران مالدار گرفته شود. در جنگ دوم جهانی، غرامت

۱– به کتاب: «وضعیت اسیران جنگی و تبادل آنها» از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ٦، چاپ تهران رجوع کنید.

۲– روزنامه کیهان، سال پانزدهم، شماره ٤۰۵۲، دیماه ۱۳۳۵.

سنگینی که متفقین از آلمان گرفتند کمر اقتصاد آن کشور را شکست و به قول تیلر در کتاب «ریشه‌های جنگ جهانی دوّم»: آلمانیها احساس کردند که هستی آن‌ها را زده‌اند![۱]

دنیای جدید، رسوم برده‌داری را با شدّت هر چه تمامتر دربارهٔ اسرای جنگی ادامه می‌دهد و تنها «نام بردگی» را الغاء کرده است!

اینک باید دید که قوانین اسلامی در مورد رفتار با اسیران جنگ چه می‌گوید؟ و مسلمانان در صدر اسلام با دشمنان پیکارگر خود به چه شیوه‌ای عمل می‌کردند؟ پس از اینکه آتش کارزار فرو نشست، مسلمانان وظیفه دارند تا از گریختن اسرای دشمن جلوگیری کنند ولی به هیچ وجه حق ندارند آسیبی بر آنان وارد سازند. طبری می‌نویسد:

«(پس از پیکار بدر) عمربن خطاب به پیامبر گفت: ای رسول خدا، من می‌خواهم دو دندان پیشین سهیل بن عمرو را از فک زیرین او برکنم تا زبانش بیرون آید و در هیچ مقامی نتواند بر ضّد تو به سخنرانی برخیزد!

پیامبر خدا فرمود:

«لا أمثل به فیمثل الله بي وإن كنت نبياً!». «هیچگاه مثله کردن را بر او روا نمی‌دارم که خدا مرا – هر چند پیامبرش هستم – مثله خواهد کرد»![۲].

اگر در میان اسیران دشمن، کودکانی به همراه پدر و مادرشان باشند، هرگز روا نیست که آن‌ها را از والدین خود جدا سازند. زیرا مسلمانان از پیامبر اسلام آورده‌اند که فرمود:

«من فرّق بين والده وولدها فرق الله بينه وبين أحبته يوم القيامة!»[۳].

۱- ریشه‌های جنگ جهانی دوم، اثر تیلر، ترجمه محمد علی طالقانی، ص ۸۲، چاپ تهران.

۲- «أن عمر بن الخطاب قال لرسول الله: یارسول الله، أنتزع ثنيتي سهيل بن عمرو السفليين يدلع لسانه فلا يقوم عليک خطيباً فی موطن أبداً. فقال رسول الله ﷺ: لا أمثل به فیمثل الله بی وإن کنت نبياً». (تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ٤٦٥ مقایسه کنید با: مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ لبنان).

۳- تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۵، ص ۱٥٤، چاپ بیروت.

«هر کس میان مادری و فرزندش جدایی افکند، خداوند میان او و دوستانش در روز رستاخیز جدایی خواهد افکند».

و باز دارقطنی در کتاب سنن می‌نویسد:

«لعن رسول الله ﷺ من فرق بين الوالدة وولدها، وبين الأخ وأخيه»[۱].

یعنی: «پیامبر کسی را که در میان مادر و فرزندش و برادر و برادرش، جدایی افکند، نفرین نمود»!

از همین رو ترمذی می‌نویسد:

«یاران آگاه پیامبر و دیگر (دانایان اسلام) عمل خود را بر این اساس قرار دادند و راضی نمی‌شدند که در میان اسیران، فرزند را از مادر یا پدر، و برادر را از برادر جدا کنند»[۲].

چنانکه پیش از این گفتیم مسلمانان وظیفه دارند به حکم قرآن مجید که فرمود: ﴿فَإِمَّا مَنًّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ اسیران را بی‌تاوان و با تاوان آزاد سازند. اما اگر آزادی اسرای جنگ – بنا به تشخیص امام مسلمانان – مصلحت نباشند، در آن صورت دولتمردان اسلامی راه

۱- سنن دارقطنی، ج ۳، ص ٦٧، چاپ قاهره.

۲- «والعمل على هذا عند أهل العلم من أصحاب النبي وغيرهم، كرهوا التفريق بين السبي، بين الوالدة و ولدها، و بين الولد و الولد، و بين الأخوة». (تحفة الأحوذي، ج ۵، ص ١٥٤).

از اینجا پاسخ این پرسش داده می‌شود که چرا اسلام، حکم اسارت و بردگی را نه تنها بر دشمنان حربی بلکه بر فرزندان آنها نیز جاری می‌کند؟

واضح است که جدا کردن فرزندان کوچک از اولیاء خود و آزاد ساختن ایشان، کار خردمندانه‌ای نیست، و جز آنکه مشتی اطفال بی‌سرپرست، در حال اندوه و سرگردانی به سر برند، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. بنابراین، لازمست که فرزندان اسیران نیز در حکم آنها و در کنار اولیائشان باشند تا بتدریج بر طبق قوانین عتق (که از آنها سخن خواهیم گفت) همگی آزاد شوند و به فرض آنکه پدر یا مادر کودک، در جنگ کشته شده باشد، باز مصلحت نیست که او را بی‌سرپرست آزاد و رها سازند بلکه در حقیقت دولت اسلامی سرپرستی وی را بر عهده می‌گیرد تا موعد آزادسازیش فرا رسد.

دیگری را در پیش می‌گیرند و به جای آنکه اسیران را در اردوگاه‌ها به کارهای طاقت‌فرسا وادارند یا در زندان‌های مجرمان افکنند، آنان را به جنگاوران مسلمان می‌بخشند و در میان ایشان تقسیم می‌کنند تا در کنار خانواده‌های آنان به سر برند و در خدمت مجاهدان راه خدا باشند. (و البته زمینهٔ آزادی چنین اسیرانی نیز به تدریج فراهم می‌شود چنانکه خواهد آمد).

با این روش، اسرای جنگ ملاحظه می‌کنند که مسلمانان به جای انتقامجویی از ایشان، افرادشان را در خانواده‌های خود برده و بر سر سفرهٔ خویش نشانده‌اند! چنانکه پیامبر بزرگ اسلام، به گزارش احمد بن حنبل در مسندش فرمود:

«أرقاءكم، أرقاءكم، أرقاءكم! أطعموهم مما تأكلون وأكسوهم مما تلبسون»[1].

«اسیرانتان، اسیرانتان، اسیرانتان! از آنچه خودتان می‌خورید بدانها بخورانید و از آنچه خودتان می‌پوشید، آن‌ها را بپوشانید».

و باز دربارهٔ اسیران سفارش کرد که آنان را به خدمات مشقّت‌بار وادار مکنید، چنانکه از پیامبر گرامی مأثور است:

«لا تكلفوهم ما يغلبهم، فإن كلفتموفم فأعينوهم»[2].

«اسیرانتان را به کاری وامدارید که بر آن‌ها دشوار آید و اگر چنین کاری بر عهدهٔ آن‌ها نهادید، آنان را یاری دهید».

در سنن أبی داود از معروربن سوید گزارش شده که گفت:

«در (محلّی به نام) رَبَذَه بر ابوذر غفاری وارد شدیم و دیدیم که جامه‌ای پشمینه بر تن دارد و لباسی نظیر آن نیز بر تن غلامش بود. بدو گفتم: ای ابوذر، بهتر بود که جامهٔ غلامت را می‌گرفتی تا با پیوند به لباس خودت، تن‌پوش بلندی برایت فراهم می‌شد و غلامت را با لباسی (پست‌تر) می‌پوشاندی!

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٣٦، چاپ استانبول.

۲- التاج الجامع للأصول، ج ۲، ص ۲۷۵.

ابوذر گفت: از رسول خدا شنیدم که دربارهٔ غلامان فرمود:

«إخوانکم جعلهم الله تحت أیدیکم فمن کان أخوه تحت یدیه فلیطعمه مما یأکل ولیکسه مما یلبس ولا یکلفه ما یغلبه، فإن کلفه ما یغلبه فلیعنه»[۱].

«اینان برادران شما هستند که خداوند آن‌ها را زیردستتان قرار داده است. پس هر کس برادرش زیردست او باشد، از آنچه خود می‌خورد به او خوراک دهد و از آنچه خود می‌پوشد، او را بپوشاند و کاری که توانش را ندارد از وی نخواهد و اگر چنین کاری را از او خواست، باید که یاریش کند».

از این مهمتر! پیامبر بزرگ اسلام به یارانش دستور داد که:

«لا یقل أحدکم عبدی، أمتی! ولیقل: فتای وفتاتي»[۲].

«هیچیک از شما (به اسیران خود) نگوید: بندهٔ من و کنیز من! ولی بگوید: پسر من و دختر من»[۳].

۱- عن المعرور بن سوید قال: دخلنا علی أبی ذر بالزبذة فإذا علیه برد وعلی غلامه برد مثله، فقلنا: یا أباذر! لو أخذت برد غلامک إلی بردک فکانت حلة وکسوته ثوباً غیره! قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «إخوانکم جعلهم الله تحت أیدیکم، فمن کان أخوه تحت یدیه فلیطعمه ممّا یأکل، ولیکسه مما یلبس ولا یکلفه ما یغلبه فإن کلفه ما یغلبه فلیعنه». (ابی داود، ج ٤، ص ٣٤٠).

۲- صحیح بخاری (با شرح کرمانی)، ج ۱۱، ص ۹۷، چاپ لبنان.

۳- باید توجّه داشت آیاتی از قرآن کریم که درباره «عبد» و «عباد» و «إماء» سخن می‌گویند با این دستور پیامبر اکرم منافات ندارند زیرا آن آیات در مقام وصف شرعی‌اند، نه تعبیر اخلاقی. و اگر به جای واژه «عبد» کلمه «فتی» در آیات به کار می‌رفت چه بسا که احکام بردگان، شامل همه پسران جوان می‌شد و اشتباه پیش می‌آمد! با وجود این، قرآن مجید در پاره‌ای از موارد (که مایه اشتباه نمی‌شود) از تعبیر «فتی» و «فتیان» و «فتیات» برای غلامان و کنیزان خالی نیست. (به سوره یوسف، آیه ۳۰ و ٦٢ و سوره نساء، آیه ۲۵ و سوره نور، آیه ۲۳ نگاه کنید).

همچنین پیامبر اسلام از این که کسی بر مسند خویش تکیه زند و بردگانی چند در برابرش به صف ایستند، به شدّت نهی نمود و فرمود:

«لعن الله عزّوجل من قامت له العبید صفوفاً!»[۱].

«خداوند بزرگ کسی را که بردگان در برابرش صف زنند، لعنت کند»!.

قرآن کریم برای اسرای جنگ، پیامی دارد که از گذشت فراوان و رحمت اسلام در حق آنان حکایت می‌کند. پیام قرآنی، روحیهٔ شکست خورده اسیران را بازسازی می‌کند و بدانان نوید زندگی بهتر می‌دهد، قرآن می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٠﴾ [الأنفال: 70].

«ای پیامبر، به اسیرانی که در دست دارید بگو: اگر خدا بداند که در دلهای شما نیّت خیری وجود دارد، بهتر از چیزهایی که از شما گرفته شده به شما خواهد داد و گناهتان را می‌آمرزد که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

اگر این پیام مهرآمیز قرآن را با پیام‌های تهدیدآمیز دیگران بسنجید، معلوم می‌شود که اسلام تا چه اندازه دادگری و کرامت را دربارهٔ دشمنان خود رعایت کرده است، و در صورتی که فرمانهای اسلام و رفتار یاران پیامبر را دربارهٔ اسرای جنگ با راه و رسم دیگران مقایسه کنید، روشن خواهد شد که چه کسانی از «تمدّن حقیقی» بیشتر بهره‌مند بوده‌اند.

جالب آنست که این گونه سفارشها و رفتار با اسیران، در روزگاری صورت پذیرفت که در عربستان و دیگر مناطق جهان، اسیران را به زشت‌ترین شکل‌ها شکنجه می‌دادند، مردانشان را کور یا اخته می‌کردند و زنانشان را به فحشاء وامی‌داشتند. در کتاب «فارس‌نامه» اثر ابن بلخی دربارهٔ رفتار شاپور دوم (پادشاه ایران) با اسیران عرب می‌خوانیم:

۱- جامع الأحادیث، اثر جلال الدین سیوطی،ج ۵، ص ۲۷۸، چاپ دمشق.

«پس مرد را می‌آورد و هر دو کتف او بهم می‌کشیدی و سوراخ می‌کردی و حلقه در هر دو سوراخ کتف او می‌کشیدی... او را از بهر این، ذوالاکتاف گفتندی»![1].

در اسلام شکنجۀ اسیران ممنوع شد و از زناکاری با زنان اسیر، جلوگیری به عمل آمد. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ﴾ [النور: 33].

«کنیزان یا زنان اسیر خود را به زناکاری وامدارید».

پیامبر اسلام دربارۀ اسیران سفارش فرمود:

«الله! الله! فیما ملکت أیمانکم، ألبسوا ظهورهم وأشبعوا بطونهم وألینوا لهم القول»[2].

«از خدا دربارۀ اسیرانی که در دست دارید بترسید، از خدا بترسید، پیکرشان را بپوشانید و شکمشان را سیر کنید و در گفتار با آن‌ها نرمی نشان دهید».

أبوداود در سنن خود از ابی مسعود انصاری (یکی ازیاران پیامبر) گزارش کرده که گفت: «روزی غلامم را می‌زدم! ناگاه از پشت سر خود صدائی شنیدم که دو بار می‌گفت: بدان ای ابامسعود! بدان ای ابامسعود! توانایی خدا بر تو بیش از توانایی تو بر اوست! به پشت برگشتم پیامبر خدا بود. گفتم: ای رسول خدا، اینک او به خاطر رضای خدا آزاد است. فرمود:

«أما أنک لو لم تفعل للفعتک النار!».

«بدان که اگر چنین نکرده بودی، آتش تو را می‌سوزاند»![3].

۱- فارس‌نامه، اثر ابن بلخی، صفحه ٦٨، چاپ تهران.

۲- الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، اثر سیوطی، ج ۱، ص ۵۵، چاپ قاهره.

۳- «عن أبی مسعود الأنصاری قال: کنت أضرب غلاماً لی فسمعت صوتاً من خلفی: اعلم أبا مسعود – مرتین– لله أقدر علیک منک علیه. فالتفت فإذا هو النبی ﷺ فقلت: یا رسول الله، هو حر لرجه الله. قال: أما أنک لو لم تفعل للفعتک النار». (سنن ابی داود، ج ٤، ص ۳٤۱، چاپ دار الفکر و همچنین: التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۱۲).

و همچنین، ابوداود از رسول اکرم ﷺ گزارش کرده که فرمود:

«من لطم مملوكه أو ضربه فكفارته أن يعتقه»[1].

«کسی که بر مملوک خود سیلی زند یا او را کتک بزند، کفّارهٔ این کار آنست که او را آزاد کند».

۱- سنن أبی داود، ج ٤، ص ٣٤٢. (به توضیحی که در فصل بعد، زیر عنوان «قانون ضرب و تنکیل» داده شده نگاه کنید).

راه‌هایی که به آزادی اسیران می‌انجامد

اسلام با تدابیری که در میان آورده بر آن شده است تا از راه‌های گوناگون، اسیران را از نعمت آزادی برخوردار سازد، و در این باره نه تنها به کسانی که در دست مسلمانان اسیر شوند عنایت کرده بلکه تا حدود بسیاری، راه را برای آزادی بردگان کفّار نیز هموار ساخته است، چنانکه مورّخان در خلال گزارش از غزوهٔ طائف آورده‌اند که پیامبر اسلام در آن جنگ اعلام فرمود:

«کل عبد نزل إلَيَّ فهو حر!»[1].

«هر برده‌ای که (از سپاه دشمن) به سوی من فرود آید، آزاد است»!

ابن اثیر در خلال تاریخش دربارهٔ همین ماجرای می‌نویسد:

«در این هنگام، گروهی از بردگان اهل طائف به نزد رسول خدا آمدند و پیامبر همه را آزاد ساخت... و چون مردم طائف مسلمان شدند، مالکان آن بردگان از پیامبر درخواست کردند که غلامان گذشته را به بردگی بازگرداند! پیامبر فرمود:

«لا أفعل، أولئک عتقاء الله!».

«من چنین کاری نمی‌کنم، آن‌ها آزادشدگان خدا هستند»![2].

در ماجرای حدیبیه نیز چنانکه از علی عليه السلام آورده‌اند:

۱- تاریخ التمدّن الإسلامی، اثر جرجی زیدان، ج ٤، ص ٥٧.

مقایسه شود با: السیرة النبویه، اثر ابن کثیر، ج ۳، ص٦٥٦ چاپ قاهر و عیون الاثر تألیف ابن سید الناس، ج ۲، ص ۲۰۱، چاپ لبنان.

۲- «ونزل إلی رسول الله نفر من رقیق أهل الطائف فأعتقهم... فلما أسلم أهل الطائف تکلمت سادات أولئک العبید فی أن یردهم رسول الله ﷺ إلی الراق. فقال: لا أفعل، أولئک عتقاء الله». (الکامل فی التاریخ، اثر ابن اثیر، ج ۲، ص ۲٦٧، چاپ بیروت).

«دو تن (یا عده‌ای) از بردگان قریش پیش از آنکه قرار صلح نهاده شود به سوی پیامبر پیامبر آمدند، مالکان ایشان به پیامبر نامه نوشتند که: ای محمد، سوگند به خدا که خروج این بردگان به سوی شما ازسر رغبت در آئین تان نبوده است. آن‌ها تنها به خاطر گریز از بردگی به سوی شما آمده‌اند. برخی از مسلمانان نیز به پیامبر گفتند که: ای رسول خدا، قریشیان راست می‌گویند، بردگانشان را به جانب آن‌ها بازگردان. پیامبر خشمگین شد و قریش را تهدید کرد و از باز فرستادن بردگان خودداری ورزید و گفت:

«هم عتقاء الله عزوجل». «ایشان، آزادشدگان خداوند بزرگند»[۱].

باید دانست آزادی بردگانی که به مسلمانان می‌پیوستند، مشروط بدان نبود که در هنگام جنگ یا خطر به مسلمانان ملحق شوند بلکه هر برده‌ای که از چنگ مالک خویش می‌گریخت و از مکه به مدینه، هجرت می‌کرد، نزد مسلمانان انسانی آزاد به شمار می‌آمد، چنانکه بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عباس گزارش نمود که گفت:

«وإن هاجر عبد منهم أو أمة فهما حران»[۲].

«اگر غلام یا کنیزی از ایشان (مشرکان) راه هجرت می‌پیمودند، هر دو آزاد می‌شدند».

«وإن هاجر عبد أو أمة للمشركين أهل العهد لم يردوا وردت أثمانهم»[۳].

۱- عن علی بن أبیطالب قال: «خرج عبدان إلی رسول الله ﷺ یعنی یوم الحديبية قبل الصلح – فكتب إليه مواليهم فقالوا: يا محمد! والله ما خرجوا إليک رغبة فی دينک وإنما خرجوا هرباً من الرق! فقال ناس: صدقوا يا رسول الله! ردهم إليهم، فغضب رسول الله فقال: ما أراكم تنتهون يا معشر قريش حتی يبعث الله عليكم من يضرب رقابكم علی هذا، وأبی أن يردهم وقال: هم عتقاء الله عزوجل». (سنن ابی داود، ج ۳، ص ٦٥، چاپ مصر و التاج الجامع للأصول، ج ٤، ص ٣٩٦).

۲- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، ص ٦٢ و ٦٣، چاپ مصر.

۳- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، ص ٦٣.

«و اگر غلام یا کنیزی که هجرت می‌کرد از آن مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان داشتند، آن غلام و کنیز را باز نمی‌گرداندند ولی بهای ایشان را به مشرکان می‌پرداختند».

آری، پیامبر بزرگوار اسلام هرگز دریغ نداشت که بردگان مشرکان را – تا آنجا که راهی وجود داشت – از نعمت آزادی برخوردار سازد، چه رسد به اسیرانی که در دست مسلمانان بودند. عنایات رسول خدا بر این دسته چنان بود که ابو داود در سنن خویش از علی ﷤ آورده است که گفت: آخرین سخن رسول خدا، سفارش به نماز و رعایت احوال مملوکان بود!

عن علي ﷤ قال: كان آخر كلام رسول الله ﷺ: « الصلاة، الصلاة، اتقوا الله فيما ملكت أيمانكم»[1].

«از علی ﷤ مأثور است که گفت: رسول خدا در آخرین سخنش فرمود: نماز، نماز! از خداوند دربارۀ مملوکانتان بترسید!»[2].

راههایی که پیامبر بزرگوار اسلام برای آزادی تدریجی اسیران، بر روی امّت خود گشود، فراوانند و ما برخی از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم.

۱- قانون مکاتبه

بر طبق این قانون، هر اسیری می‌تواند با مالک خود قراردادی منعقد سازد مبنی بر آنکه در برابر آنچه بتدریج می‌پردازد، خویشتن را آزاد کند، و در این صورت اسیر اجازه

۱- سنن أبی داود، ج٤، ص ٣٤٠.

۲- باید دانست آخرین سخنی که عائشه همسر رسول خدا از پیامبر شنیده، جمله: «بل الرفيق الأعلى من الجنة» بوده است، چنانکه ابن هشام در سیره‌اش (ج ٤، ص ٣٠١، چاپ بیروت) آورده. ولی این سخن با آنچه از امام علی ﷤ روایت شده است منافات ندارد، زیرا هر کدام، آخرین سخنی را که از رسول اکرم شنیده‌اند گزارش کرده‌اند.

دارد که به کاری اشتغال ورزد تا از درآمدش سهام خود را پرداخت کند و بر مسلمانان فرض است که با هدایای مالی او را در این کار یاری دهند و به آزادیش سرعت بخشند.

مدرک این قانون، نصّ قرآن مجید است که در سوره شریفه «نور» می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡ...﴾ [النور: 33].

«کسانی از مملوکان شما که (برای آزادی خود) خواستار مکاتبه‌اند اگر در آنان خیری (توان کار یا خوی نیکویی) سراغ دارید بپذیرید و از مال خدا که به شما داده، بدانان دهید».

۲- قانون صدقات

بر اساس این قانون، مالی که از مسلمانان به عنوان «زکات» گرفته می‌شود یکی از مصارف آن، خریدن مملوکین و آزاد ساختن آن‌ها است. بدین امر نیز در قرآن کریم تصریح شده است چنانکه در سورۀ توبه می‌خوانیم:

﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة:٦٠].

«جز این نیست که صدقات (زکات) برای فقیران و مسکینان و کارگزاران آنست و برای کسانی که دلهایشان باید جلب شود، **و در راه آزادی بردگان** و نیز برای وامداران و خرج کردن در راه خدا برای راه‌ماندگان، تکلیف واجبی از سوی خدا است، و خدا دانا و حکیم است».

بنابراین، دولت اسلامی موظف است که از سهم «زکات» بردگان را از صاحبان آن‌ها بخرد و آزاد سازد (بدینوسله، مخارجی را که از لباس و غذا و غیره برای آن‌ها متحمل شده‌اند، جبران کند).

۳- قانون استیلاد

این قانون می‌گوید: اگر زنی مملوک، از مولای خود فرزندی آورد، پس از وفات مولی، آنزن آزاد می‌گردد. زن مزبور را اصطلاحاً «ام ولد» گویند. مدرک این قاعده، سخن رسول خدا است که فرمود:

«أيما امرأة ولدت من سيدها فهي معتقة عن دبر منه»[1].

یعنی: «هر زنی که از مالک خود فرزندی زاید، پس از وی آزاد است»[2].

٤- قانون سرایت

بر اساس این قانون، هر کس در مالکیت اسیری با دیگران شریک باشد، همینکه سهم خود را آزاد کند، بر او لازم می‌آید - به شرط توانگری – سهم شریکان خویش را نیز بخرد و آن مملوک را آزاد سازد. مدرک قانون سرایت، حدیث نبوی است که فرمود:

«من أعتق شركاً له فى عبد فكان له مال يبلغ ثمن العبد قوم عليه قيمة العدل شركاءه حصصهم وعتق عليه العبد...»[3].

۱- التاج الجامع للأصول، ج ۲، ص ٢٧٤.

۲- فقهای اسلامی، اجماع دارند که «ام ولد» را پیش از آزاد شدنش نتوان به دیگری فروخت، چنانکه شیخ انصاری در کتاب مکاتب بدین معنی تصریح کرده است و می‌نویسد: «ومن أسباب خروج الملك عن كونه طلقاً صيرورة المملوكة أم ولد لسيدها فإن ذلک يوجب منع المالك عن بيعها بلا خلاف بين المسلمين». (الکاسب، اثر شیخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی، ص ۱۷۵) یعنی: «از جمله اسبابی که دارایی را مقّید می‌کند آنست که زن مملوک برای آقایش فرزندی آورد، این کار مالک را از فروش آنزن باز می‌دارد و در این حکم هیچ اختلافی میان مسلمانان نیست».

۳- الموطأ، اثر مالک بن أنس، ج ۲، ص ۷۷۲،چاپ استانبول و صحیح بخاری (با شرح کرمانی)، ج ۱۱، ص ۷۸، چاپ لبنان.

یعنی: «کسی که سهم خود را دربارۀ مملوکی آزاد کند و مالی برابر با بهای او داشته باشد، آن مملوک ارزش‌گذاری می‌شود تا مالک، سهم شرکاء خود را بدانها دهد و اسیر آزاد گردد»[1].

۵- قانون کفّاره

بر طبق این قانون، برای جبران برخی از لغزش‌ها باید مملوکان را آزاد ساخت و به اصطلاح شرعی، «کفّاره» داد. مدرک این قانون، آیات قرآنی است مانند:

﴿فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٍ﴾ [المجادلة: ٣].

﴿أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٍ﴾ [المائدة: ٨٩].

﴿فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤۡمِنَةٍ﴾ [النساء: 92].

و همچنین احادیث نبوی که در کتب حدیث و فقه گزارش شده است[2].

٦- قانون تملّك ارحام

بر اساس این قانون، اگر کسی مالک خویشاوندان خود شود که بر او محرم‌اند، در این صورت باید آنان را از بند اسارت برهاند. مدرک این قانون، حدیث شریف نبوی است که:

«من ملک ذا رحم محرم فهو حُرّ»[3].

یعنی: «کسی که خویشاوند نزدیک و محرمش از آن وی شود، آن خویشاوند آزاد است».

۱- در سنن أبی دواد ضمن حدیثی از رسول خدا قانون مزبور بدینصورت خلاصه شده است:

«من أعتق مملوكاً بينه وبين آخر، فعليه خلاصه». (سنن ابی داود، ج ٤، ص ٢٣).

۲- به ابواب مختلف، «کفارات» در کتب حدیث و فقه نگاه کنید.

۳- التاج الجامع للأصول، ج ۲، ص۲۷۱ و سنن أبی‌داود، ج ۲، ص ٢٦.

۷- قانون ضرب و تنکیل

بر طبق این قانون، کسی که مملوکش را بزند یا بر او آسیبی رساند، وظیفه دارد او را در راه خدا آزاد کند. مدرک این قاعده نیز سخن پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود:

«من لطم مملوكه أو ضربه فكفّارته أن يعتقه»[۱].

«کسی که بر مملوکش سیلی زند یا او را کتک بزند، کفارهٔ اینکار آنستکه وی را آزاد سازد»[۲].

۸- قانون جُذام و کوری

این قانون می‌گوید: اگر مملوکی به کوری یا جذام مبتلا شود، چنین عیوبی، از اسباب آزادی وی به شمار می‌آید. مدرک قانون مزبور حدیثی است که بدینصورت از رسول خدا آمده:

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۲۷٦.

۲- در اینجا برخی قید کرده‌اند که در صورتی باید مملوک را آزاد ساخت که سیلی زدن به او یا کتک زدنش، موجب نقصان عضوی در وی می‌شود ولی در حدیث نبوی چنین قیدی نیامده است، و در کتاب فقهی «اللمعة الدمشقية» درباره حدّ تنکیل (که موجب آزادی مملوک می‌شود) می‌نویسد: «ليس فی كلام الأصحاب هنا شيء محرر، بل اقتصروا على مجرد اللفظ فيرجع فيه إلى العرف فما يعد تنكيلاً عرفاً يترتب عليه حكمه». (اللمعة الدمشقيه، اثر محمد مکی عاملی، ج ٦، ص ۲۸۰، چاپ لبنان)
یعنی: «در گفتار یاران ما (فقهای امامیه) چیزی در این باره نگاشته نشده، بلکه فقها به لفظ تنکیل (کیفری که مایه عبرت باشد) بسنده کرده‌اند، بنابراین، کار به عرف باز می‌گردد و هر چه در نظر عرف، تنکیل شمرده شود. حکم آزادی مملوک بر آن مترتّب خواهد شد». از میان فقهای اهل سنّت نیز ابن حزم اندلسی، حدیث نبوی را بدون قید و شرط پذیرفته و با احادیث دیگری آنرا تقویت کرده است. وی می‌نویسد: «من لطم خد عبده أو خد أمته بباطن كفه فهما حران ساعته» (المحلی، اثر ابن حزم، ج ۹، ص ۲۰۹، چاپ بیروت) یعنی: «هر کس با کف دست بگونه غلام یا کنیزش را زند، در همان لحظه هر دو آزاد می‌شوند»!

«إذا عمی المملوک فلا رق علیه والعبد إذا جذم فلا رق علیه»[۱].

«چون مملوک کور شود از قید بردگی آزاد خواهد شد و نیز هنگامی که به بیماری جذام مبتلا گردد، آزاد است».

البتّه قوانین دیگری نیز در اسلام آمده که آزادی مملوکان را تضمین می‌کند، و در کتب فقه از آن‌ها سخن رفته است. این قانونها، از اسباب قهریّه برای آزادی مملوکان محسوب می‌شوند امّا تشویق اسلام به آزاد کردن اسیران به طور دلخواه، بابی جداگانه دارد و پیامبر اسلام چنین کاری را از بزرگ‌ترین عبادت و مایهٔ تقرّب به خداوند شمرده است.

از پیامبر اسلام آورده‌اند که فرمود:

«من أعتق رقبة، أعتق الله بكل عضو منها عضواً من النار...»[۲].

«کسی که مملوکی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضوی از او، عضوی از آنکس را از آتش آزاد خ

۱- تهذیب الأحکام، اثرمحمد بن حسن طوسی، ج ۸، ص۲۲۲، چاپ بیروت.

۲- صحیح مسلم، ج ۲ (کتاب العتق)، ص ۱۱٤۷، چاپ استانبول.

(این حدیث دلالت دارد بر آنکه آزادکننده مملوک، استحقاق رهایی از عذاب را پیدا می‌کند اما اگر وی، گناهانی را بجای آورد که به مرتکبان آنها وعده عذاب داده شده است، در آن صورت استحقاق مزبور از میان خواهد رفت).

بخشی از حقوق اسیران و قوانین آن‌ها

چنانکه دانستیم اسیران جنگی – بر مبنای مقرّرات اسلامی – از راه‌های گوناگون به آزادی نائل می‌شوند، امّا پیش از دستیابی بدان نعمت، راه ترقی در جامعهٔ مسلمانان به روی ایشان بسته نیست، و آن‌ها می‌توانند در پرتو ایمان و تقوی، بر بسیاری از آزادگان برتری یابند و احترام مسلمان را به سوی خود جلب کنند زیرا در اسلام، ملاک برتری افراد بر یکدیگر، تقوی است، و پیامبر بزرگوار اسلام بنا به گزارش جابر بن عبدالله انصاری در «حجة الوداع» فرمود: «أيها الناس، إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى، ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾»[1].

«هان ای مردم، خدای شما یکی و پدرتان یکی است، آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی و هیچ سپیدی بر سیاهی و هیچ سیاهی بر سپیدی برتری ندارد مگر از راه تقوی (سپس این آیه را خواند:) همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد».

آری، اسلام دربارهٔ اسیران و بردگان، گذشت بسیار روا داشته و از ابزار لیاقت آنان برای ترّقی، جلوگیری نکرده است. به همین مناسبت مسلم بن حجّاج در صحیح خود از رسول خدا گزارش کرده است که فرمود:

«إن آمر عليكم عبد مجدع أسود يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له وأطيعوا»[2].

۱- الترغيب والترهيب تأليف زکی الدین منذری، ج ۳، ص ۶۱۲، چاپ بیروت.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، (كتاب الإمارة)، ص ۱۱۴۸، چاپ استانبول.

یعنی: «اگر غلامی سیاه و پیچیده موی بر شما به امارت گمارده شود و با کتاب خدا رهبریتان کند، سخن وی را بشنوید و از او فرمان برید».

از اینجا دانسته می‌شود که اسلام اجازه می‌دهد که گاهی برده‌ای لایق و درستکار، در میان مسلمانان به امارت رسد چنانکه واقدی در کتاب «فتوح الشام» گزارش کرده که أبوعبیده – فرماندهٔ کل سپاه شام – برده‌ای سیاه به نام «دامس» را برسپاهیانش به امارت برگزید و عملیات فتح دژهای حلب را برعهدهٔ او نهاد.

واقدی می‌نویسد أبوعبیده به سربازان خود گفت:

«ای گروه مسلمانان! من دامس را به فرماندهی شما برگماشتم و دستور دادم که اطاعتش کنید و فرمانش را بپذیرید... و هیچکدامتان نپندارید که من به خاطر تحقیر شما، غلامی را به فرماندهی سپاهتان انتخاب کرده‌ام... دل من به من می‌گوید که خدای بزرگ، این دژ را بدست این غلام می‌گشاید زیرا که او (در جنگ) حیله‌های دقیق به کار می‌بندد و بینشی نیکو دارد. بنابراین، به همراه وی حرکت کنید و به خدا اعتماد داشته باشید و کارتان را بدو واگذارید»[1].

مسلمانان نیز فرمان ابوعبیده را پذیرا شدند و دامس را به رهبری قبول کردند.

برخی از حکمرانان اسلامی، کنیززاده بوده‌اند! مادر مأمون خلیفهٔ عباسی، مادر المستنصر بالله خلیفهٔ فاطمی، مادر محمود دوم سلطان عثمانی، جاریه بودند. هفده تن از خلفای عبّاسی از کنیزان‌زاده شده‌اند[2]. و این امر، هیچگاه از ترقی آنان در جامعهٔ مسلمانان جلوگیری نکرد.

۱- «معاشر المسلمین! أنی قد أمرت دامسا علیکم وأمرتکم بالطاعة والقبول لأمره... فلا یقل أحدکم إنی قد أمرت علیکم عبداً احتقاراً بکم... إن نفسی تحدثنی إن الله تعالی یفتح هذه القلعة علی ید هذا العبد لأنه دقیق الحیلة، حسن البصیرة، فسیروا معه و ثقوا بالله و توکلوا علیه». (فتوح الشام، اثر واقدی، ص ۲٦٧، چاپ لبنان).

۲- بردگی در جهان، اثر احمد فرامرزی، ص ۲۱۲، چاپ تهران.

پادشاهان طولونی که از ۲۵۷ تا ۲۹۲ هجری سلطنت کردند و پادشاهان اخشیدی (۳۲۳ تا ۳۵۸) و مملوکهای بحری (٦٤٨ تا ٧٨٤) و نیز مملوکهای برجی که از ٧٨٤ تا ۹۲۳ در مصر حکومت کردند به لحاظ نسب، به بردگان می‌پیوستند از همین رو آنان را «ممالیک» می‌نامند. همچنین سلسلهٔ سلاطین بندگان در هندوستان که از سال ٦٠٢ تا ٩٦٢ در شبه قارهٔ هند حکم می‌راندند، از این دسته به شمار می‌آیند و نیز اتابکان دیاربکر و شام که نخستین پادشاه آنان، آق سنقر، غلام ملکشاه سلجوقی بود و هم اتابکان آذربایجان که سرسلسلهٔ ایشان ایلدگز، غلام سلطان مسعود سلجوقی بود، همگی غلامزاده به شمار می‌آمدند[1].

بقول یکی از نویسندگان معاصر: «آیا اگر اسلام به این‌ها احترام نمی‌گذاشت که مسلمانان به موجب امر دیانت خود به آن‌ها احترام گذارند و به آن‌ها میدان وشخصیت دهند، ممکن بود به این مقامات برسند؟ اگر مسلمانان بندگان را تشویق نمی‌کردند، آن‌ها هم مثل پاری‌ها در هندوستان که ٦٠ میلیونند ولی چون اکثریّت برهمن‌ها آنان را عنصر پست می‌دانند و مجال هیچ نوعی پیشرفتی به آن‌ها نمی‌دهند، هزارها سال همان طور پست و عقب‌مانده باقی ماندند»[2].

از مقامات ظاهری که بگذریم، برخی از ائمه اسلام و بزرگان اهل بیت علیهم السلام همچون علی‌بن الحسین، زیدبن علی، موسی‌بن جعفر، علی‌بن موسی... مادرانشان، «ام ولد» بودند.

گروهی از مفسران و فقهای برجسته در صدر اسلام، مانند: عطاء، مجاهد، سعیدبن جبیر، زیدبن أسلم، ربیعهٔ الرای، طاووس... از موالیان شمرده می‌شدند.

امامت نماز که یک مقام روحانی است گاهی بر عهدهٔ یک غلام نهاده می‌شد چنانکه در صحیح بخاری آمده است:

۱- به کتاب: طبقات سلاطین اسلام، اثر استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، چاپ تهران نگاه کنید.

۲- بردگی در جهان، اثر احمد فرامرزی، ص ۱۹۹.

«پیش از هجرت پیامبر، هنگامی که مهاجران نخستین به عصبه – جایگاهی در قبا – وارد شدند. امامت نمازشان را سالم – غلام أبی حذیفه – برعهد داشت (زیرا) آیات قرآن را بیش از دیگران به خاطر سپرده بود»[1].

باز در صحیح بخاری می‌خوانیم که: «ذکوان – غلام عائشه – از روی مصحف بر عائشه پیش نمازی می‌کرد»[2].

یعنی در محیط اسلامی هیچ مانعی وجود نداشت که همسر پیامبر پشت سر غلامی نماز گزارد.

گواهی غلامان و کنیزان – چنانچه به عدالت شناخته می‌شدند – نیز پذیرفتی بود. در صحیح بخاری از برخی یاران پیامبر اکرم روایت شده که ایشان، گواهی غلامان را معتبر می‌شمردند و دربارۀ قبول گواهی کنیز نیز حدیثی از رسول خدا گزارش کرده‌اند[3].

می‌دانیم که اگر یکی از مسلمانان به کسی یا کسانی در جنگ «امان» دهد، دیگر مسلمین به مدلول حدیث نبوی که فرمود: «يسعى بذمتهم أدناهم» ناچارند زینهار وی را بپذیرند. این قانون، دربارۀ غلامی که مسلمان شده باشد نیز صادق است و به قول خلیفۀ دوم:

«إن العبد المسلم من المسلمين، وذمته ذمتهم وأمانه أمانهم»[4].

یعنی: «غلام مسلمان، از مسلمین است و پیمان او، پیمان ایشان، و امان او، امان مسلمانان شمرده می‌شود».

۱- «لما قدم المهاجرون الأولون العصبة – موضع بقباء – قبل مقدم رسول الله ﷺ كان يؤمهم سالم مولى أبي حذيفة وكان أكثرهم قرآناً». (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۰، چاپ استانبول).

۲- «كانت عائشة يؤمها عبدها ذكوان من المصحف». (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۰).

۳- به: صحیح بخاری، کتاب الشهادات (باب شهادة الإماء والعبید)، ج ۳، ص ۱۵۳ نگاه کنید.

٤- السنن الکبری، اثر بیهقی، ج ۹، ص ٩٤.

اگر اسیر یا غلام، بر آئین دیگری جز دین اسلام (مانند آئین یهود و نصاری) باشد، او را به پذیرش اسلام وادار نمی‌کنند. ابوعبید (قاسم بن سلام) در کتاب: «الأمول» می‌نویسد:

«از أبی هلال طائی آمده است که او از وسق رومی حکایت کرد که گفت: من غلام عمر بن خطاب بودم و عمر به من می‌گفت: مسلمان شو زیرا اگر اسلام را بپذیری، در کار بیت‌المال از تو کمک می‌گیرم، چرا که برای حفظ امانت مسلمانان نباید از کسی یاری خواست که از زمرۀ ایشان نباشد[۱]. وسق گفت: من از پذیرفتن اسلام خودداری می‌کردم، و عمر این آیه از قرآن را می‌خواند: که ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ (هیچ اجباری در پذیرفتن دین نیست). چون وفاتش نزدیک شد، مرا آزاد کرد»[۲].

در پاره‌ای از احکام جزائی اسلام، قوانین آسان‌تری برای بردگان تعیین شده است، مثلاً: اگر کنیز (یا غلامی) مرتکب زنا شود، نیمی از کیفر شخص آزاد، دربارۀ وی اجرا می‌گردد. یعنی به جای ۱۰۰ تازیانه، او را ۵۰ تازیانه می‌زنند. چنانکه در قرآن کریم تصریح شده است:

﴿فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ﴾ [النساء: 25].

«اگر کنیزان، کار زشتی آوردند، پس بر ایشان کیفری (برابر با) نیم کیفر زنان آزاد مقرّر است».

۱- البته در کارهای شخصی (نه عمومی)، مسلمانان می‌توانستند به بردگانشان اعتماد کنند چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در سخن مشهور خود فرمود: «العبد راع علی مال سیده وهو مسئوول». (صحیح بخاری، ج ٦، ص ١٤٦). یعنی: «غلام، بر مال آقای خود مراقب است و مسئولیت حفظ آن را بر عهده دارد».

۲- «عن أبی هلالی الطائی عن وسق الرومی قال: کنت مملوکاً لعمر بن الخطاب ﷺ وکان یقول لي : «أسلم فإنك إن أسلمت استعنت بك علی أمانة المسلمین، فإنه لا ینبغي لي أن أستعین علی أمانتهم من لیس منهم»، قال: فأبیت، فقال: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ قال: فلما حضرته الوفاة أعتقني». (الأموال، اثر قاسم بن سلام، ص ٤٨، چاپ مصر).

همچنین در پاره‌ای از احکام فقهی، تکالیف آسانتری برای بردگانی که به اسلام گراییده‌اند، تشریع شده است. مثلاً برگزاری حجّ و اقامهٔ نماز جمعه بر آنان واجب نیست، چنانکه از پیامبر ﷺ مأثور است:

«الجمعة حق واجب على كل مسلم فی جماعة إلا أربعة، عبد مملوک أو امراة أو صبی أو مریض»[۱].

یعنی: «نماز جمعه، حق واجبی بر هر مسلمان است که باید آن را در جماعت برگزار کند مگر چهار کس (که نماز جمعه بر آنان واجب نیست) غلام و مملوک و زن و کودک و بیمار».

عربها را رسم چنان بود که در کار جنگ از زنان نیز یاری می‌جستند و بویژه هنگامی که نبرد به شدّت می‌رسید در کمک‌رسانی و ضربه‌زدن به دشمن و کشتار وی، از ایشان بهره می‌گرفتند[۲].

به همین جهت، پس از شکست یک گروه، زنان آن‌ها هم به اسارت می‌افتادند.

در اسلام مقرر شد که اگر زنانی وابسته به محاربین، اسیر شوند بنابر قانون کلی: ﴿فَإِمَّا مَنًّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ باید آزاد شوند یا مسلمانان، ازکسانشان (همچون شوهر، پدر، برادر...) فدیه بگیرند و آن‌ها را رها سازند.

در صورتی که این امور – بنابر مصلحتی که امام مسلمین تشخیص دهد – پیش نیاید (مثل آنکه کسان زنان اسیر، در پیکار کشته شده باشند و آنان بی‌سرپرست مانند یا مصالح دیگر) آن‌ها را همچون مردان اسیر، به مجاهدان مسلمان می‌سپرند. در اینجا قرآن کریم، مسلمانان بی‌همسر را که توان مالی ندارند تشویق می‌کند تا با آن زنان – چنانچه مسلمان

۱– سنن أبی داود، ج ۱، ص ۲۸۰ و نیز: التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۲۷٤.

۲– «وقد استعانوا بالنساء فی حروبهم وأوكلوا إليهن أعمال الاسعاف وضرب العدو ومقاتلته فی أوقات الشدة». (المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، اثر دکتر جواد علی، ج ۵، ص ٤٤٤، چاپ لبنان).

شوند – عقد زناشویی بندند و تصریح می‌کند که مسلمانان حق ندارند بدون ازدواج رسمی، از آن‌ها کامجویی کنند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖ...﴾ [النساء: 25].

«هر کس از شما توانگری ندارد که با زنان آزاد و با ایمان زناشویی کند، پس، از آنچه که مالک شده‌اید – از کنیزان مؤمن – همسر گیرید. خدا به ایمانتان داناتر است و شما (به دلیل هم‌کیشی) وابسته به یکدیگرید. پس آنان را با اجازۀ کسانشان به همسری برگزینید و کابین آن‌ها را چنانکه رسم است بدهید در حالی که زنانی پاکدامن باشند نه آلوده دامن و رفیق‌گیر...».

اما چنانچه این قبیل زنان به همسری کسی در نیامدند، در آن صورت با صاحبان خود زندگی می‌کنند[۱].

و تا هنگامی که فرزند نیاوردند مرتبۀ ایشان فروتر از همسران آزاد است و چون فرزندی بزایند، بنابر قانون «ام ولد» آزاد خواهند شد و با دیگر زنان، برابر می‌شوند چنانکه دارقطنی در سنن خود از رسول خدا ﷺ آورده است:

«أم الولد حرة وإن كان سقطا»[۲].

۱- چنانکه در قرآن مجید (سوره الاحزاب، آیه ۵۰) می‌خوانیم: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ﴾ «ای پیامبر، ما همسرانت را که کابینشان را داده‌ای بر تو حلال کردیم و همچنین مملوکت را که خداوند بر تو به غنیمت داده است...».

۲- سنن دارقطنی، ج ٤، ص ۱۳۱.

«کنیزی که فرزند آورد، آزاد است هر چند فرزندش سقط شود!»[1].

از مسلمات قوانین اسلام است که اگر چند تن در مالکیت کنیزی شریک باشند، هیچ کدام حق ندارند با وی همخوابه شوند و نمی‌توانند او را به نزدیکی با کسی وادارند مگر آنکه برای وی همسری برگزینند. و قرآن کریم، مسلمانان را بدین کار فرمان داده است و می‌گوید:

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٣٢﴾ [النور: 32].

«کسانی از خودتان را که بی‌همسرند و همچنین غلامان و کنیزان شایستۀ خویش را همسر دهید، اگر آنان تهی‌دست باشند خدا از فضلش بی‌نیازشان خواهد کرد و خدا دارای رحمت گسترده و دانش (فراگیر) است».

بدین ترتیب، زنان اسیری که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند یا خویشاوندان دلسوزی نداشتند تا آنان را بازخرید کنند، از بی‌سرپرستی و سرگردانی رهایی می‌یافتند و در خانۀ مالک خویش یا شوهران تازه می‌آسودند.

قوانین و حقوقی که دربارۀ اسیران یا بردگان وضع شده، بدانچه گفتیم محدود نیست و تفصیل آن‌ها را در کتب حدیث و فقه می‌توان دید. نکته‌ای که در این قوانین باید مورد توجه قرار گیرد آنست که حقوق مزبور برای کسانی مقرر شده که پس از جنگ با مسلمان، به اسارت افتاده‌اند و چه بسا مسلمانانی را که در أثنای پیکار به قتل رسانده‌اند یا لأاقل در کشتار مسلمانان، یار و پشتیبان دیگران بوده‌اند. با وجود این، اسلام تا این اندازه نسبت به آنان ملایمت نشان داده و به آسانگیری دربارۀ ایشان سفارش کرده است به

۱- در وصیت علی نیز درباره «ام ولد» می‌خوانیم: «فإن مات ولدها وهی حیة فهی عتیقة». (نامه شماره ۲٤ نهج البلاغه) یعنی: «اگر کنیز (ام ولد) فرزندش بمیرد و او زنده ماند، آزاد است».

گونه‌ای که پیامبر اسلام فرمان داده تا مسلمانان کارهای سنگین و طاقت‌فرسا را برعهدهٔ آنان ننهند و به گزارش مالک بن أنس در کتاب «الموطأ» فرموده است:

«للمملوک طعامه وکسوته بالمعروف ولا یکلف من العمل إلا ما یطیق»[۱].

«حق مملوک است که از خوراک و پوشاک به شایستگی بهره‌ور شود و او را جز به کاری که در توان اوست وامدارند».

این رفتار پسندیده با اسیران جنگی را حتی مخالفان اسلام تحسین کرده‌اند، و در «دائره المعارف اسلام» که گروهی از خاورشناسان اروپایی به تألیف آن دست زده‌اند، از ستایش مسلمانان در این باره نتوانستند خودداری کنند. در آنجا آمده است:

«شگفت نیست اگر در حدود سال ۱۸۶۰، هانری دونان سوییسی – بنیانگذارصلیب سرخ – که با جامعهٔ تونسی آشنایی داشت، قویاً بر ملایمت عادی شرایط بردگی در نزد مسلمانان، در مقایسه با روش‌هایی که در رفتار با بردگان در امریکا معمول است تأکید می‌ورزد. در پایان سدهٔ دوازدهم (هیجدهم میلادی) مواداژدهسن، نیز که منبع بسیاری از اطلاعات ما دربارهٔ ساختار حکومت عثمانی است چنین اعلام داشته بود: در جهان شاید ملتی نباشد که در آن، اسیران و بردگان و حتی محکومان به اعمال شاقّه، بیشتر از آنچه نزد امت محمدی دیده می‌شود از مواظبت و مدارا برخوردار باشند»[۲].

و این نیست مگر اثر آموزش پیامبری که در واپسین لحظه‌های عمرش، به یاد اسیران و بردگان بود و فرمود: خدا را دربارهٔ نماز و اسیرانتان بیاد داشته باشید![۳].

۱– الموطا، ج ۲، ص ۹۸۰، چاپ استانبول.

۲– THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM ج ۱، ص ۳۳، چاپ لیدن (ذیل واژه عبد = ABD مقاله: برونشویگ، ترجمه آقای احمد سمیعی).

۳– مدرک حدیث مذکور، پیش از این گذشت.

فقهای اسلام و آزادی بردگان

فقیهان مسلمان (از سنّی و شیعی) در کتاب‌های خود بابی به عنوان «الاسترقاق» یا «برده‌گیری» نگشوده‌اند اما همگی از کتاب «العتق» یعنی «آزادی بردگان» سخن گفته‌اند. در عین حال فقهاء اتفاق نظر دارند که استرقاق، ویژهٔ مسلمانی نداشته باشد – به بردگی گیرد. بعنوان نمونه: قاسم بن سلام (از فقهای قدیم اهل سنّت) در کتاب معتبر «الأموال» می‌نویسد:

«سنة رسول الله ﷺ والمسلمين أن لا سباء على أهل الصلح ولا رق وأنهم أحرار»[1].

«سنت پیامبر خدا ﷺ و روش مسلمانان بر این پایه استوار است که از کسانی که با مسلمین در صلح‌اند هیچ اسیر و برده‌ای نباید گرفت و همه آزادند».

و نیز فقیه معروف شیعی، محقّق حلّی در کتاب «شرائع الإسلام» می‌نویسد:

«يختص الرق بأهل الحرب»[2].

«بردگی ویژهٔ کسانی است (که با مسلمانان) پیکار می‌کنند».

شیخ محمد حسن نجفی در کتاب «جواهر الکلام» سخن محقّق حلّی را بدینگونه توضیح می‌دهد:

«(و يختص الرق) أى الاسترقاق (بأهل الحرب، دون اليهود والنصارى والمجوس القائمين بشرائط أهل الذمة) بلاخوف فى شيء من ذلک، بل الإجماع بقسميه عليه»[3].

۱- الأموال، تأليف قاسم بن سلام، ص ۲۳۸، چاپ بیروت.

۲- شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام، ج ۳، ص ۱۰۵، چاپ نجف.

۳- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳٤، ص ۸۹، چاپ بیروت.

یعنی: «بردگی که در اینجا مقصود، برده‌گیری باشد، ویژۀ کسانی است که (با مسلمانان) پیکار می‌کنند، نه یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان که به تعهدات خود با مسلمانان پایبند. در این باره هیچ گونه اختلافی در میان فقهاء وجود ندارد بلکه اجماع به هر دو شکل خود (محصل و منقول) بر این معنی دلالت دارد».

بگونه‌ای وسیعتر می‌توان گفت: علاوه بر گروههایی که فقیه مزبور از آنان نام می‌برد، هر جمعیتی که با مسلمانان نمی‌جنگند و پیمان صلح دارند، بنابه حکم اسلام از برده‌شدن مصون‌اند چنانکه در قرآن مجید آمده است:

﴿فَإِنِ ٱعۡتَزَلُوكُمۡ فَلَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سَبِيلٗا ٩٠﴾ [النساء: 90].

«اگر آنان[1] از شما کناره گرفتند و به کارزارتان نیامدند و پیشنهاد صلح به شما دادند، در آن صورت خداوند هیچ راهی را بر ضدّ ایشان، برایتان قرار نداده است».

از عبارت اخیر یعنی: ﴿فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سَبِيلٗا ٩٠﴾ در آیۀ شریفه، می‌توان فهمید که مسلمانان – جز در حال جنگ – اجازه ندارند راهی بر ضدّ مخالفان خود بپیمایند و از جمله، نمی‌توانند آنان رابه بردگی گیرند.

از استرقاق که بگذریم، فقهای اسلام در «کتاب العتق» از راه‌های گوناگونی سخن به میان آورده‌اند که اسراء و بردگان به آزادی نائل می‌شوند، مانند عتق صدقه، عتق کفاره، عتق مکاتبه، عتق تدبیر، عتق سرایه، عتق تملک أرحام، عتق تنکیل و امثال این‌ها...

فقیهان اسلامی، گاهی آزادی بردگان را آنچنان سهل و آسان شمرده‌اند که مانند فقیه معروف حنبلی، ابن قدامه می‌نویسد:

۱- ضمیر، به کفاری باز می‌گردد که در شمار اهل کتاب نیستند و در آیات پیشین، از آن‌ها سخن رفته است.

«قال أحمد فی رجل لقي امرأة في الطريق، فقال: تنحی يا حرة! فإذا هی جاريته! قال: قد عتقت عليه»[۱].

یعنی: «احمد (بن حنبل) دربارهٔ مردی که با زنی در راه روبرو شود و بدو گوید: ای زن آزاده، کنار رو! و اتفاقاً آن زن کنیز خودش باشد! می‌گوید که: زن مزبور (به حکم شرع) آزاد شده است»!

پر واضح است که مرد مفروض، به نیت آزاد کردن کنیزش، چنان سخنی را بر زبان نیاورده ولی گویی فقهای حنبلی، کمترین بهانه‌ای را برای آزادی بردگان کافی می‌شمردند! چنانکه فقهای حنفی، عقیده دارند که اگر کسی به آزاد سازی مملوکش وادار شود یا در حال مستی برده‌اش را آزاد کند، آن برده شرعاً آزاد محسوب می‌شود![۲]

اگر بخواهیم به شکلی منظم، با شیوه‌های آزادی بردگان از دیدگاه فقهای اسلام آشنا شویم باید بدانیم که فقیهان مسلمان، راه‌های اساسی را که به آزادی بردگان می‌انجامد، چهار طریق دانسته‌اند که از آن‌ها با عنوانهای مباشرت، سرایت، ملک و عوارض یاد می‌کنند[۳].

هر کدام از این راه‌ها به نوبهٔ خود، به بخشهای چند تقسیم می‌شوند و مسائل گوناگونی را در بردارند:

مباشرت، به عتق ومکاتبه و تدبیر قسمت شده است.

عتق، عبارت از آنست که کسی بتصریح یا بکنایه، برده خود را آزاد کند.

۱- المغني، اثر ابن قدامه مقدسی، ج ۹، ص ۳۳۰، چاپ بیروت.

۲- «عتق المكره والسكران واقع» (الاختيار لتعليل المختار، اثر موصلی حنفی، ج ٤، ص ۲۱، چاپ بیروت).

۳- «إزالة الرق يكون بأسباب أربعة: المباشرة والسراية والملک والعوارض». (شرائع الإسلام، اثر محقق حلی، ج ۳، ص ۱۰۵.

مکاتبه، قرارداد مالی یا غیر مالی است که میان مولی و برده – برای آزادی وی – برقرار می‌شود.

تدبیر، آنست که مولی سفارش کند که برده‌اش، پس از مرگ وی آزاد است.

سرایت نیز به دو صورت قسمت شده است:

صورت نخست آن است که کسی یکی از اعضای پیکر برده‌اش را آزاد کند که در چنین شرطی، آن برده بکلّی آزاد خواهد شد، چنانکه ابن حزم در کتاب فقهی «المحلّی» از رسول اکرم ﷺ آورده است:

«من أعتق شيئاً من مملوكه فعليه عتقه كله...»[1].

«کسی که بخشی از مملوک خود را آزاد کند، وظیفه دارد که وی را بکلّی آزاد سازد...».

صورت دوم آنست که اگر چند تن در مالکیت برده‌ای با یکدیگر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را آزاد کند، برعهدهٔ اوست – به شرط مالداری – که سهم شریکان خود را بخرد و آن اسیر را بکلّی آزاد سازد.

ملک آنست که اگر مرد یا زنی، مالک یکی از ارحام خویش شود، خویشاوندش بنابر حکم شرع، آزاد است. چنانکه سرخسی در کتاب فقهی «المبسوط» آورده که: مردی به پیامبر خدا ﷺ گفت: من، مالک برادر خود شده‌ام و می‌خواهم وی را آزاد کنم، رسول اکرم ﷺ پاسخ داد:

«قد أعتقه الله!»[2].

«خدا او را آزاد کرده است»!

۱– المحلی، اثر ابن حزم اندلسی، ج ۹، ص ۱۹۰، چاپ بیروت.

۲– المبسوط، اثر سرخسی، ج ۷، ص ۷۰، چاپ بیروت.

عوارض عبارتند از اموری چون مبتلا شدن مملوک به کوری و جذام یا آسیب رساندن مولی به بردهٔ خود، یا از کارافتادگی برده، یا اسلام مملوک در دارالحرب پیش از مسلمان شدن مولایش، یا فرزند آوردن کنیز از مولای خویش... که از اسباب آزادی شمرده می‌شوند.

این عنوانها، فهرست راه‌هایی است که به نظر فقهای اسلام، به آزادی اسیران یا بردگان می‌انجامد و در کتب فقهی، دربارهٔ هر یک از این امور، بحث‌ها و تحقیقات فراوان کرده‌اند و فقهای مذاهب در اساس مباحث با یکدیگر توافق دارند و در برخی از مسائل فرعی، آراء گوناگونی ابزار داشته‌اند. به عنوان نمونه:

فقهاء، اختلاف دارند که چون برده‌ای که آزاد شود، آیا اموال وی از آن مولایش خواهد بود یا به خود وی باز می‌گردد؟

ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل عقیده دارند که اموال، از آن مولی است، و مالک و حسن بصری و عطاء شعبی و ابراهیم نخعی گفته‌اند: که اموال از آن برده خواهد بود و در این باره حدیثی از رسول خدا آورده‌اند که فرمود:

«من أعتق عبداً وله مال، فالمال للعبد»[1].

یعنی: «کسی که غلام مالداری را آزاد کند، مال غلام از آنِ خود او است».

از ویژگیهای فقه امامیّه در باب عتق یکی «قانون خدمت» است. بر طبق قانون مزبور چنانچه بردهٔ مؤمنی، هفت سال مولای خود را خدمت کند، آزاد می‌گردد. مستند این حکم، قول امام صادق عليه السلام است که فرمود:

«من كان مؤمنا عتق بعد سبع سنين أعتقه صاحبه أم لم يعتقه...»[2].

۱- المغنی، اثر ابن قدامه، ج ۹، ص ۳۷٤، چاپ بیروت.

۲- اللمعة الدمشقیة، اثر محمدبن جمال‌الدین مکّی عاملی، ج ٦، ص ۲٦۰، چاپ لبنان.

یعنی: «کسی که مؤمن باشد پس از هفت سال خدمت، آزاد می‌گردد چه مالکش وی را رها سازد و چه رها نکند».

البته فقیه مشهور، زین‌الدین عاملی در شرح لمعه، حدیث مزبور را بر استحباب عتق حمل کرده است نه بر وجوب آن، ولی ظاهر حدیث، وجوب را می‌سازند. دیگر آنکه در احادیث امامیه آمده است اگر کسی مملوکی را آزاد کند که راهی برای کسب روزی نشناسد، در آنصورت مخارج او بر عهدهٔ آزادکننده است. چنانکه از امام علی بن موسی‌الرضا عليه السلام آورده‌اند که فرمود:

«من أعتق مملوكا لا حيلة له فإن عليه أن يعوله...»[1].

یعنی: «کسی که مملوکی را آزاد کند و او نتواند برای خود چاره‌ای بیاندیشد، بر آزادکننده است که مخارج وی را عهده‌دار شود».

شرح آراء فقیهان و أدلهٔ هر دسته از ایشان، در حوصلهٔ این رساله نیست و آن‌ها را در کتاب‌های فقه استدلالی باید جستجو کرد.

۱- اللمعة الدمشقية، ج ٦، ص ٢٦١.

نقد آراء خاورشناسان

در روزگار ما برخی از خاورشناسان اروپایی دربارهٔ «اسلام و بردگی» به پژوهشهایی پرداخته‌اند و مقالاتی در این زمینه فراهم آورده‌اند. در میان مستشرقان، شایسته است از خاورشناس روسی پتروشفسکی، نام برد که تحت عنوان: «دربارهٔ تاریخ برده‌داری در دورهٔ خلافت، از قرن هفتم تا دهم»[1] مقاله‌ای نگاشته و از بردگی در قرون اوّلیهٔ اسلامی سخن گفته است. و نیز جا دارد از خاورشناس دیگری بنام برونشویگ یاد کرد که در «دائره المعارف اسلام» مقالهٔ گسترده‌ای با عنوان: «عبد = ABD» از وی به چاپ رسیده است.

البته هر دو خاورشناس، در نوشتار خود به حقایقی از اسلام در باب بردگی اشاره کرده‌اند ولی متأسفانه در گزارش‌ها و داوری‌هایشان از خطا و لغزش برکنار نمانده‌اند. مناسب است که در اینجا پاره‌ای از نکات مثبت مقالات آندو آورده شود. ضمناً از برخی اشتباهات ایشان نیز سخن به میان آید تا شرط انصاف، رعایت شده باشد.

پتروشفسکی اعتراف دارد که پیامبر اسلام و یاران نزدیکش در حدّ امکان می‌کوشیدند تا از برده ساختن دشمنانشان بپرهیزند. وی در این باره رأی یکی از پژوهشگران معاصر خود (ل. ای. نادرزاده) را تصدیق می‌کند و می‌نویسد:

«چنانکه مؤلّف، منصفانه عقیده دارد پیامبر و همرزمان نزدیکش – صحابه – در پیکار برای یکپارچه ساختن و مسلمان کردن عربستان، کوشیدند تا از برده ساختن قبائلی که پایداری می‌کردند بپرهیزند. اما این کار به دلیل اقتصادی (نبودن نیاز به بردگان) نبود و

---

1 -ON THE HISTORY OF SLAVERY IN CALIFATE
FROM THE SEVENTH TO TENTH CENTURY.

این مقاله بهمراه دو مقاله دیگر، در کتابی تحت عنوان: «سه مقاله درباره بردگی» به زبان فارسی ترجمه و چاپ شده است.

دلایلی سیاسی و ایدئولوژیک داشت»[1]. سپس پتروشفسکی بدان دلائل سیاسی و آرمانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «پیامبر اسلام می‌خواست تا قبائل تجزیه‌طلب عرب را از پراکندگی رهایی بخشد و به زیر یک پرچم گرد آورد و نیز مایل بود که با یهودیان و مسیحیان به مدارا رفتار کند و در نتیجه، نظام دینی و سیاسی واحدی را برپا دارد. ضمناً در راه دستیابی بدین هدف، تلاش می‌کرد تا آنجا که ممکن باشد، ناخشنودی کمتری در مردم پدید آورد»[2].

پتروشفسکی با این بیان، از قیام پیامبر اسلام و حرکت اجتماعی وی چهره‌ای ترسیم کرده که بدو اجازه نمی‌دهد – به دلیل گرفتن چند اسیر – به کار سترک پیامبر اعتراض کند. سرزنش پیامبری که بت‌پرستان بی‌فرهنگ و پراکنده را در دنیا به توحید و وحدت و دولت و قدرت رساند، انصافاً کاری ناروا است هر چند برخی ازسرکشان و تبهکاران عرب را در میدانهای نبرد به اسارت گرفته باشد. نقد پتروشفسکی از برده‌گیری، در حقیقت با پیامبر اسلام و خلفای نخستین برخورداری ندارد بلکه لبهٔ تیز آن، متوجه امویان و عباسیان است، چرا که وی می‌نویسد:

«ظاهراً خلفای نخستین ابوبکر، عمر علی‌بن ابیطالب گرایش داشتند که لشکرکشی به آن ولایاتی که در اندیشه پیوستن آن‌ها به سرزمین خلافت بودند، تا آنجاکه ممکن است کمتر خانمان برانداز باشد. این خلفا تمرکز بیش از اندازهٔ زمین، ثروت و بردگان را در دست اشراف و سرداران تازی مورد تأیید قرار نمی‌دادند. اما با مقاومت خاندان بنی امیه، اشراف و برخی از سرداران که تلاش داشتند تا آنجا که ممکن است غنائم جنگی بیشتر و از جمله بردگانی فراوانتر بدست آورند، روبرو می‌شدند»[3].

۱- سه مقاله درباره بردگی (از ای. ب. پتروشفسکی و نیز: ی. آ. بلیانف)، ترجمه سیروس ایزدی، ص ١٤، چاپ تهران.

۲- سه مقاله درباره بردگی، ص ١٤ و ۱۵.

۳- سه مقاله درباره بردگی، ص ۱۵.

پتروشفسکی می‌پذیرد که گاهی در میان فرماندهان عرب، با یاران نزدیک پیامبر، دربارۀ برده‌گیری اختلاف نظر پیش می‌آمد چنانکه می‌نویسد:

«هنگام تسخیر مجدد دمشق در سال ٦٣٦ میلادی، خالدبن ولید خواستار آن شد که همۀ مردم دمشق را برده کند اما ابوعبیده بن جراح که سرفرماندۀ بود، این خواست او را نپذیرفت»[1].

روشن است که رأی ابوعبیده، با رفتار پیامبر اسلام که مثلاً پس از غزوۀ حنین، همۀ اسیران هوازن را آزاد ساخت[2] و پس از فتح مکه به شکست‌خوردگان قریش گفت: «اذهبوا، فأنتم الطلقاء»[3]. «بروید که شما آزاد شده‌اید» بمراتب نزدیک‌تر بود تا تصمیم خالدبن ولید.

پیامبر ارجمند اسلام اگر هم اسیرانی از دشمنان محارب خود می‌گرفت، با توجه به قوانینی که در شریعتش وجود داشت، آن اسیران را برای آزادسازی تدریجی نگاه می‌داشت، آن اسیران را مدّعا آنست که مورّخان اسلام، جملگی برآنند که پیامبر تمام غلامان خود را پیش از وفاتش آزاد ساخت[4]. و از این بابت، میراثی برای هیچکس ننهاد. و اگر گفتگویی پس از وفات رسول خدا بر سر میراث وی پیش آمد، با اراضی «فدک» پیوند داشت، نه با غلامان و کنیزان!

۱- سه مقاله درباره بردگی، ص ١٦.

۲- تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری) ج ۳، ص ۸۷ و السیرة النبویة (سیره ابن هشام)، ج ٤، ص ۱۳۲.

۳- تاریخ الأمم الملوک، ج ۳، ص ٦١ و السیرة النبویة، ج ٤، ص٥٥.

٤- به عنوان نمونه: طبری در تاریخش از «موالی رسول الله ﷺ و آزادی آن‌ها یاد می‌کند (ج ۳، ص ١٦٩ تا ۱۷۲) و نیز ابن اثیر در تاریخ خود همین ماجرا را باز می‌گوید (الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۱ تا ۳۱۳) و حلبی هم در: (انسان العیون فی سیرة الأمین المأمون، ج ۳، ص ٤٢١ چاپ مصر) از همین مقوله سخن می‌گوید.

محدثان اسلامی در کتب سنن و صحاح از حارث بن مصطلق (یکی از یاران پیامبر) آورده‌اند: که گفت: «ما ترک رسول الله ﷺ عند موته درهما ولا ديناراً ولا عبداً ولا أمة...»[۱].

یعنی: «رسول خدا هنگام مرگش، هیچ درهم و دینار و غلام و کنیزی باقی نگذاشت...».

بعلاوه در روزگار خلفای نخستین نیز رسم بر این جاری نبود که پس از فتح شهرها، همهٔ مردم را به اسارت گیرند و گرنه لازم می‌آمد که بعد از فتح ایران، تمام مردم این سرزمین (از نظامی و غیر نظامی) را اسیر کرده و به عربستان برده باشند!

با اینهمه، پتروشفسکی از راه اعتراض به رفتار خالدبن ولید و عمروبن عاص تلاش می‌کند تا روش خلفا را نیز تخطئه کند، هر چند میان آن‌ها و فرماندهان مزبور، اختلافاتی را یادآور می‌شود و مثلاً می‌نویسد:

«بلاذری، روایتی (از ایوب‌بن أبی العالی)[۲] نقل می‌کند که عمروبن العاص گفته است که می‌خواهد اسیران را بفروشد زیرا با قبطیان پیمانی بسته نشده بود. سپس خلیفه – عمربن الخطاب – اموالی را که عمروبن العاص بیش از اندازه گردآوری کرده بود، ضبط کرد. اموال او عبارت بودند از اشیاء گرانبها، بردگان و کشتی‌ها و دام‌های بسیار. پس، می‌بینیم که در روزگار نخستین خلفا، نیز به بردگی درآوردن مردم کاری نادر نبوده است»[۳].

۱- سنن الدارقطنی، ج ٤، ص ۱۸۵ و صحیح بخاری، ج ۳ (کتاب الوصایا)، ص ١٨٦، چاپ استانبول.

۲- نام راوی، چنانکه در فتوح البلدان بلاذری آمده: «ایوب‌بن أبی العالیة» است که از پدرش روایت می‌کند. (فتوح البلدان، ص ۳۰۵، چاپ بیروت).

۳- سه مقاله درباره بردگی، ص ۱۹.

در اینجا پتروشفسکی توضیح نمی‌دهد که بلاذری، گزارش دیگری نیز آورده است که می‌گوید: مسلمانان با قطبی‌ها (اهل مصر) عهد و پیمان بستند و کسی از آنان را به اسارت نگرفتند! چنانکه در روایت عقبه بن عامر جهنی می‌خوانیم:

«كان لأهل مصر عهد وعقد كتب لهم عمرو أنهم آمنون على أموالهم دمائهم ونسائهم وأولادهم، لا يباع منهم أحد»[1].

یعنی: «مصریان (با مسلمانان) پیمان و قرارداد داشتند و عمروبن عاص برای آن‌ها نوشت که اموال و خونها و زنان و فرزندانشان در امانند، و هیچکس از آنان در معرض خرید و فروش قرار نخواهند گرفت».

در گزارش دیگری که بلاذری از فرزند عمروبن عاص یعنی عبدالله بن عمرو آورده است نیز این معنی دیده می‌شود و روایت پیشین را تأیید می‌کند[2].

بعلاوه، آثار گوناگونی در همان کتاب «فتوح البلدان» آمده مبنی بر اینکه مسلمانان پس ازجنگها، اسیران را آزاد می‌کردند چنانکه دربارهٔ فتح «اسکندریه» می‌نویسد:

«إن عمرواً فتحها بالسيف وغنم مافيها واستبقى أهلها ولم يقتل ولم يسب»[3].

«عمروبن عاص آنجا را با جنگ فتح کرد و بر غنائمش دست یافت ولی اهالی آن شهر را باقی نهاد، نه آنان را کشت و نه به اسارت گرفت».

و نیز دربارهٔ فتح «اهواز» از قول شویس عدوی می‌نویسد که:

۱- فتوح البلدان، ص ۳۰٦.

۲- «وكتب عليهم بذلک كتاباً وشرط لهم إذا وفوا بذلک أن لا تباع نساؤهم وأبناؤهم ولا يسبوا وأن تقر أموالهم وكنوزهم فی أيديهم، فكتب بذلک إلى أميرالمؤمنين عمر فأجازه». (فتوح البلدان، ص ۳۰۱ و ۳۰۲).

۳- فتوح البلدان، ص ۳۰۱.

ما بدین شهر وارد شدیم و اسیران فراوان گرفتیم. در آن هنگامی نامه‌ای از خلیفه (عمربن خطاب) به ما رسیده که نوشته بود:

«فخلوا ما فی أیدیکم من السبی واجعلوا علیهم الخراج، فرددنا السبی ولم نملکهم»[۱].

«اسیرانی را که در دست دارید رها سازید و بر آن‌ها خراج (مالیات سرانه) بنهید. ما نیز اسیران را آزاد کردیم و به تملک در نیاوردیم».

باز دربارۀ فتح «مناذر» از قول مهلب‌بن أبی صفره می‌نویسد:

«حاصرنا مناذر فأصبنا سبیاً فکتب عمر إن مناذر کفریة من قری السواد فردوا علیهم ما أصبتم»[۲].

یعنی: «ما منطقۀ مناذر را محاصره کردیم و اسیرانی گرفتیم در آن هنگام از عمربن خطاب نامه‌ای به ما رسید که مناذر، بخشی از قریه‌های سواد (قسمتی از خاک عراق) است، آنچه را از مردم سواد (اسیر و غنمیت) گرفته‌اید بدانان باز دهید».

معلوم نیست چرا آقای پتروشفسکی، از این آثار، به هیچ وجه یاد نکرده و در داوری خود راه انصاف راه نپیموده است؟!

از همۀ این‌ها که بگذریم، عمل کسانی امثال عمرو و خالد، در شناخت تعالیم اسلام، ملاک و مرجع نیست یعنی رفتار آن‌ها همواره از سنت و روش پیامبر ﷺ حکایت نمی‌کند بویژه هنگامی که ملاحظه شود میان ایشان و دیگر صحابه، اختلاف وجود داشته است. بنابراین کار آنان را نتوان به حساب اسلام گذاشت.

همچنین، روش خلفای اموی و عباسی یا شیوخ خوشگذران عرب را نتوان «حجّت شرعی» شمرد و با آن‌ها بر ضد اسلام، احتجاج کرد!

۱- فتوح البلدان، ص ۵۳۲.

۲- فتوح البلدان، ص ۵۳۳.

دستور اسلام و سنت پیامبر خدا در باب بردگی همانست که پتروشفسکی خود بدان اعتراف نموده و گفته است: پیامبر و همرزمان نزدیکش کوشیدند تا از برده ساختن قبائل بپرهیزند.

اما خاورشناس دیگر یعنی برونشویگ در مقالهٔ خود، بیشتر به موضوع بردگی از دیدگاه فقهی نگریسته تا دیدگاه تاریخی. او نیز همچون پتروشفسکی، از اعتراف به حقایقی چند خودداری نورزیده ولی از لغزش‌های متعدّدی هم مصون نمانده است.

برونشویگ در خلال مقاله‌اش از رفتار با بردگان در آغاز اسلام بدینگونه یاد می‌کند: «اهتمام به سرنوشت بردگان از آخرین نگرانی‌های پیامبر بوده است. در احادیث، مجموعه‌ای نسبتاً پر مایه از اقوال و حکایات منسوب به پیامبر و صحابهٔ او وجود دارد که به رفتار بس ملاطفت‌آمیز با این طبقهٔ فرودست اجتماعی سفارش می‌کند»[۱].

در مورد ترقی بردگان در جهان اسلام می‌نویسد:

«بردگان آزاد شده، در سلسله مراتب نظامی و سیاسی، بارها به درجات بلند و بسیار والا تا بالاترین مقامهایی که هر مسلمان آزاد بتواند به آن نائل شود، رسیدند»[۲].

دربارهٔ فرزندان کنیزان می‌نویسد:

«فرزندان حاصل از کنیزان، مشروع‌اند و مانند فرزندان مولود ازدواج از پدر خود ارث می‌برند»[۳].

در مورد روسپیگری کنیزان پیش از اسلام و ستیز آئین اسلام با این کار می‌نویسد:

«وجود رسم جاهلی روسپیگری زنان برده به سود صاحبانشان را که با رسم بسیار کهن شرق نزدیک نیز وفق دارد، با اطمینان بیشتری می‌توان (در دورهٔ جاهلیت) تأیید کرد زیرا این عمل در قرآن به صراحت نهی شده است»[۱].

۱- برده و برده‌داری (ترجمه مقاله برنشویگ در انسیکولوپدی اسلام) از آقای احمد سمیعی، ص ٦.

۲- برده و برده‌داری، ص ۳۸.

۳- برده و برده‌داری، ص ۱۷.

با این همه، برونشویگ را نمی‌توان در فهم قوانین فقهی کاملاً موفقّ شمرد زیرا خطاهای گوناگونی در مقالهٔ وی به نظر می‌رسد که نمونه‌ای از آن‌ها را در اینجا یاد می‌کنیم:

برونشویگ گمان کرده که اگر شخص آزادی، غلامی را بکشد، در اسلام کیفری برای وی مقرر نشده است! چنانکه می‌نویسد:

«مذاهب فقهی قائل به کیفر برای مرد آزاد، به گناه قتل برده نیستند»![2] و در پی این ادعا، تنها حنفیان و ابن تیمیه را مستثنی می‌کند.

شگفت آنکه این اشتباه روشن، از پتروشفسکی هم سرزده و در کتاب «اسلام در ایران» نوشته است:

«صاحب برده می‌توانست غلام و یا کنیز را به تنبیهات جسمانی و غیره محکوم کند و حتی ایشان را بکشد. قتل غلام و کنیز به دست صاحبانش مجازاتی نداشت.![3]

اگر این خاورشناسان به کتب فقه اسلامی با دقت بیشتری می‌نگریستند، می‌دیدند که فقهای اسلام درباره کیفر شخص آزادی که برده‌ای را بکشد، دو رأی آورده‌اند.

یکی: رأی کسانی که گویند قاتل را باید کشت به دلیل آنکه در قرآن کریم آمده است: ﴿أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ﴾ [المائدة: ٤٥].

و همچنین به دلیل آنکه در سنن نسائی و ابوداود گزارش شده که پیامبر فرمود:

«من قتل عبده قتلناه ومن جدعه جدعناه ومن أخصاه أخصيناه»[4].

«هر کس که غلامش را بکشد او را می‌کشیم و هر کس که عضوی از پیکر وی را قطع کند، عضوش را قطع می‌کنیم و هر کس که غلامش را اخته کند، وی را اخته می‌کنیم».

۱- برده و برده‌داری، ص ٤.

۲- برده و برده‌داری، ص ۲۰.

۳- اسلام در ایران، اثر پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۹۹، چاپ تهران.

٤- السنن الکبری، اثر نسائی، ج ٤، ص ۲۱۸، چاپ لبنان و سنن ابی داود، ج ٤، ص ١٧٦، چاپ بیروت.

و دوم: رأی فقهائی که عقیده دارند، شخص آزاد چون برده‌ای را به قتل رساند، کشته نمی‌شود ولی باید او را صد تازیانه زد و یک سال به زندان افکند و سهمش را از بیت‌المال قطع کرد و وادارش ساخت تا مملوکی را آزاد کند.

مستند این رأی، گزارشی است که دارقطنی در سنن خود بدین صورت آورده است:

«أن رجلاً قتل عبده متعمداً فجلده النبی ﷺ مائة جلدة ونفاه سنة ومحی سهمه من المسلمین ولم یقد به»[۱].

«مردی، غلام خود را به عمد کشت، پیامبر او را صد تازیانه زد و یک سال حبس کرد و سهمش را از سهام مسلمانان حذف فرمود و او را بقصاص، نکشت ولی فرمان داد تا برده‌ای را آزاد کند».

در احادیث شیعه نیز برای شخص آزادی که برده‌ای را بکشد، هر دو نوع کیفر آمده است. ابوجعفر طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام» و نیز در کتاب: «الاستبصار» آورده است که:

عن علی عليه السلام أنه قتل حراً بعبد قتله عمداً[۲].

یعنی: «از علی عليه السلام رسیده که او شخص آزادی را کشت زیرا که او غلامی را عمداً به قتل رسانده بود».

و همچنین ابوجعفر کلینی در کتاب کافی آورده است:

إن أمیرالمؤمنین عليه السلام رفع إلیه رجل عذب عبده حتی مات، فضربه مائة نکالاً وحبسه سنة وأغرمه قیمة العبد فتصدق بها عنه»[۳].

۱– سنن الدارقطنی، ج ۳، ص ١٤٤.

۲– تهذیب الأحکام، تألیف ابوجعفر طوسی، ج ۱۰، ص ۱۹۲، چاپ بیروت و: الاستبصار، ج ٤، ص ۲۷۳، چاپ تهران.

۳– الفروغ من الکافی، تألیف ابوجعفر کلینی، کتاب الدیات، ص ۳۰۳، چاپ تهران.

«مردی را به پیشگاه امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام بردند که غلامش را شکنجه کرده بود چندانکه غلام جان سپرد. امام، او را به کیفر آن کار، صد تازیانه زد و یک سال به زندانش افکند و وی را به پرداخت بهای غلام وادار ساخت و از سوی او آن مال را صدقه داد».

فقهای شیعه و سنّی بر مبنای این آثار[1]، در مسئلۀ مزبور فتوی داده‌اند. گروهی «قصاص» را پذیرفته‌اند و گروهی دیگر «تعزیر و حبس» را برگزیده‌اند و هیچیک از مذاهب فقهی بر این قول نرفته‌اند که کشندۀ غلام یا کنیز را مجازاتی نیست!

به عنوان نمونه: سرخسی (فقیه شهیر حنفی) در کتاب «المبسوط» می‌نویسد:

«وإذا قتل الحر المملوک عمداً فعلیه القصاص عندنا»[2].

یعنی: «شخص آزاد هر گاه برده‌ای را عمداً بکشد، نزد ما حنفیان باید او را قصاص کرد (یعنی کشت)».

و از گروه دوم، ابوعمر قرطبی (فقیه معروف مالکی) در کتاب «الکافی» می‌نویسد:

وإذا قتل الحر عبداً غرم قیمته بالغة ما بلغت... ویضرب قاتله فی العمد مائة ویحبس سنة»[3].

یعنی: «شخص آزاد، هرگاه غلامی را بکشد، بهایش را به هر اندازه که رسد باید بپردازد و در قتل عمد، او را صد تازیانه می‌زنند و یک سال حبس می‌کنند».

فقهای شیعه هم در کتب فقهی خود تصریح کرده‌اند که:

«لو قتل المولی عبده کفر وعزر»[1].

۱- برای رفع تعارض میان آثار مذکور، می‌توان گفت: شخص آزاد، هنگامی قصاص می‌شود که غلام مقتول، مسلمان شده باشد و در وقتی تعزیر و حبس می‌گردد که غلام مقتول بر کفر خود باقی باشد. و نیز محقق حلّی در شرائع الإسلام گفته است: «**فی بعض الروایات إن اعتاد قتل به**». و نظایر این اقوال....

۲- المبسوط، اثر سرخسی، ج ٢٦، ص ١٢٩، چاپ لبنان.

۳- الکافی، اثر ابوعمر قرطبی (یوسف بن عبدالله)، ج ۲، ص ۱۱۲۹، چاپ ریاض.

«اگر مولی برده‌اش را بکشد باید کفاره دهد و تعزیر شود (او را شلاق زده حبس کنند)».

بنابراین، معلوم نیست چرا برونشویگ و پتروشفسکی، تمام مذاهب اسلامی – جز حنفیان – را متهم کرده‌اند که: هیچ مجازاتی برای فرد آزادی که برده‌ای را بکشد، قائل نشده‌اند!

گذشته از کتاب‌های فقهی اگر این خاورشناسان به «تفاسیر قرآن» نیز از راه دقت نگاه می‌کردند، دچار چنین اشتباهی نمی‌شدند زیرا تفاسیر معروف (ذیل آیهٔ ۱۷۸ سورهٔ بقره آراء فقها را در این باره آورده‌اند، مثلاً قرطبی در تفسیر: (الجامع لأحکام القرآن) از فتوای «موافقان قصاص» بدین گونه یاد می‌کند:

«واتفق أبو حنيفة وأصحابه والثوري و ابن أبي ليلى على أن الحر يقتل بالعبد كما يقتل العبد به، وهو قول داود، وروي ذلك عن علي وابن مسعود -رضي الله عنهما- وبه قال سعيد بن المسيب و قتادة و إبراهيم النخعي و الحكم بن عيينة».

یعنی: «ابوحنیفه و یارانش و سفیان ثوری و ابن ابی لیلی، اتفاق دارند که در (شریعت اسلام) شخص آزاد به دلیل کشتن برده، کشته می‌شود چنانکه برده را نیز به دلیل کشتن آزاد می‌کشند. و داود ظاهری نیز چنین گفته است، و در این باره از علی و عبدالله بن مسعود –رضی الله عنهما– نیز روایتی آورده‌اند و سعید بن مسیب و قتاده و ابراهیم نخعی و حکم بن عیینه هم بر این قول رفته‌اند».

و بیضاوی در تفسیر: (أنوار التنزيل وأسرار التأويل) از فتوای «مخالفان قصاص» چنین حکایت می‌کند:

۱– اللمعة الدمشقية، اثر محمدبن جمال الدين مكی عاملی، ج ۱۰، ص ٤٦، چاپ لبنان. مقایسه شود با: شرائع الإسلام، اثر محقق حلی، ج ٤، ص ۲۰۵، چاپ نجف و رياض المسائل، اثر سید علی طباطبائی، ج ۲، ص ٥٠٦، چاپ سنگی.

«وإنما منع مالك والشافعي -رضي الله تعالى عنهما- قتل الحر بالعبد سواء كان عبده أو عبد غيره، لما روي عن علي -رضي الله تعالى عنه-: أن رجلاً قتل عبده فجلده الرسول صلى الله عليه وسلم ونفاه سنة ولم يقده به»[۱].

«مالک و شافعی کشتن شخص آزادی را که بردهٔ خویش یا دیگری را کشته باشد، تنها از آنرو منع کرده‌اند که از علی ﷷ روایت شده است: مردی، غلام خود را کشت و پیامبر او را صد تازیانه زد و یکسال حبس فرمود ولی وی را به قصاص نکشت».

از اینجا دانسته می‌شود که مالک و شافعی هر چند کیفر قصاص را برای قاتل مزبور، نپذیرفته‌اند ولی به کیفر دیگری برای او – که در روایت علی ﷷ یاد شده – فتوی داده‌اند.

برونشویگ در جای دیگر از مقالهٔ خود می‌نویسد:

«همهٔ مذاهب بر این قول‌اند که برده‌دار می‌تواند نسبت به دارایی بردهٔ خود هر گونه که بخواهد تصرف کند و آزادانه آن را در اختیار گیرد»[۲].

اگر این ادّعا درست باشد، پس قانون مکاتبه که در قرآن کریم (سورهٔ نور، آیهٔ ۳۳) بدان تصریح شده، چه می‌شود؟ بنابر قانون مزبور، بردگان اجازه دارند با مالکان خود قراردادی ببندند که در برابر پرداخت مالی (یا انجام کاری) خویشتن را آزاد سازند و چنانچه بردگان هر چه به دست آوردند از آن برده‌داران باشد، در آن صورت مکاتبه منتفی خواهد بود و مولی حق دارد که دستاورد برده‌اش را بگیرد و او را هم آزاد نکند!

بنابراین، باید اذعان کرد که بردگان در شرایطی می‌توانند مالک اموالی شوند و این شایعه که مملوکان هر چند تلاش کنند، دسترنج آنان نصیب اربابشان خواهد شد، به طور مطلق، درست نیست.

۱- أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسیر قاضی بیضاوی) ج ۱، ص ۹۹، چاپ اروپا.

۲- برده و برده‌داری، ص ۱۸.

تاریخ اسلام نیز نشان می‌دهد که بردگان و اسیران برای خود اموالی فراهم می‌آوردند و مالکان ایشان یا دولت، آن‌ها را از این کار باز نمی‌داشتند. چنانکه از سلیمان بن حبیب محاربی که در روزگار خلافت عمربن عبدالعزیر، مقام قضاء را به عهده داشت، آورده‌اند که گفت:

«کتب إليّ عمر بن عبدالعزیز أن أجز للأسیر ما صنع فی ماله، فهو ماله یفعل به ما یشاء»[۱].

«عمربن عبدالعزیز به من نوشت: اسیر را برای کاری که با مالش می‌کند، رخصت ده که مال از آن اوست و هر چه بخواهد با آن می‌تواند بکند».

خطاهای پتروشفسکی و برنشویگ در باب قوانین بردگی، بدانچه گفتیم محدود نیست ولی ما در این رساله به همین اندازه بسنده می‌کنیم و نقد گستردهٔ آراء ایشان و دیگر خاورشناسان را به کتاب جداگانه‌ای وامی‌گذرایم.

۱- سیرهٔ ومناقب عمر بن عبدالعزیز، اثر ابن جوزی بغدادی، ص ۱۲۷، چاپ بیروت.

نتیجۀ مباحث

ازآنچه تاکنون گفته شد بدین نتیجه می‌رسیم که بردگی در تمام مذاهب و اقوام، سابقه داشته و اسلام، بنیانگذار آن نیست. و آنچه در اسلام به عنوان «استرقاق» تصویب شده «آدم دزدی» یا «فرزند فروشی» و امثال این امور نبوده است، بلکه مبدا برده‌گیری در اسلام، جنگ است و اگر جنگی در میان نیاید، اسلام اجازه نمی‌دهد کسی را به عنوان «برده» یا «اسیر» گرفتار کنند و فقهای اهل سنّت، بر این معنا اجماع دارند همانگونه که فقیهان شیعه نیز همگی آن را پذیرفته‌اند.

ضمناً کسانی که با مسلمانان پیمان صلح دارند، پیمانشان معتبر است و نمی‌توان بدون دلیل آن را نقض کرد هر چند مشرک و بی‌دین باشند چنانکه قرآن مجید دربارۀ حفظ پیمان با مشرکان می‌فرماید:

﴿فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧﴾ [التوبة: ۷].

«تا هنگامی که برایتان پایداری کردند (و پیمانشان را نشکستند) شما هم برای آنان پایداری کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد».

بنابراین، اسیرانی که مسلمانان بر آنان دست می‌یابند، از «کفار محارب» گرفته می‌شوند نه از «کافران صلح‌جو».

اما پس از مرحلۀ اسیرگیری، دربارۀ نحوۀ رفتار با اسیران، راه‌هایی در برابر اسلام وجود داشته که اسلام برخی از آن‌ها را برگزیده و پاره‌ای از آن‌ها را رد کرده است.

نخست آنکه: اسلام می‌توانست دستور دهد تا مسلمانان همواره اسیران را بکشند چنانکه این کار در میان بعضی از اقوام ملل، مرسوم ومعمول بوده است[۱]، ولی اسلام که خود را «آئین رحمت»[۲] معرفی می‌کند، این رفتار را نپسندیده است.

دوم آنکه: اسلام می‌توانست فرمان دهد که پیروانش همهٔ اسیران را آزاد کنند تا به وطن خویش باز گردند! پیدا است که این کار هم موافق با مصلحت نبود و در هر شرایطی نمی‌توان آن را اجراء کرد بویژه که دشمنان اسلام، هیچگاه متعهد نشده‌اند تا سربازان آزاد شده را دوباره به صحنهٔ نبرد فرا نخوانند![۳]. با وجود این، هر گاه پیشوای

۱- در جنگ‌های صلیبی، اروپائیان مسلمانانی را که دست از پیکار کشیده و تسلیم شده بودند، به سختی می‌کشتند. استیون رانسیمان در کتاب «تاریخ جنگهای صلیبی» می‌نویسد: «صلیبیان که بعد از آن همه بدبختی و رنج، مستی این پیروزی عظیم عقلشان را زائل کرده بود، بی‌محابا به خیابانها وکوی و برزن و مساجد و خانه‌ها ریختند، هر که را دیدند از زن و مرد و کودک، بیدریغ به قتل آوردند... بامدادان روز بعد، گروهی از سربازان به قهر به مسجد در آمده تیغ در پناهندگان نهادند... یهودیان شهر، دسته جمعی به کنیسه جامع خود پناه بردند ولی صلیبیان همه را به گناه یاری مسلمانان بی‌هیچ گونه شفقتی با بنای کنیسه یکجا آتش زدند»! (تاریخ جنگهای صلیبی، اثر استیون رانسیمان، ترجمه منوچهر کاشف، ج ۱، ص ۳۷٦، چاپ تهران). جالب است که چون مسلمانان، دوباره بیت‌المقدس را فتح کردند رفتارشان بسیار کریمانه بود بگونه‌ای که اروپائیان را به شگفتی و ستایش واداشت. استیون رانسیمان در این باره می‌نویسد: «مردان پیروز، افرادی شریف و با مروت بودند. درست در همانجا که در ۸۸ سال پیش فرنگیان از دریای خون گذشتند. حتی یک خانه به یغما نرفت و به یک جاندار آسیب نرسید. به امر صلاح‌الدین، سربازان خیابانها و دروازه‌ها را زیر نظر گرفتند و از هر گونه دست‌اندازی احتمالی به جان و مال مردم جلوگیری به عمل آوردند.» (تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۲، ص ٥٤٤).

۲- چنانکه در قرآن مجید آمده است: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: 107]. «تو را جز برای رحمت بر جهانیان نفرستادیم.».

۳- آزادی گروه بسیاری از اسیران، خطرات گوناگونی در پی دارد. منتسکیو Montesquieu حقوقدان و جامعه‌شناس مشهور فرانسوی با آنکه از مخالفان سرسخت برده‌داری به شمار می‌آید، در کتاب

مسلمانان مصلحت بیند و خطری در پیش نباشد، می‌تواند بدین کار دست زند چنانکه قرآن مجید تصریح می‌فرماید:

﴿فَإِمَّا مَنًّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ [محمد: 4].

«پس از آن (که اسیران را گرفتند) یا برایشان منت نهاده آزادشان سازید و یا تاوان بگیرید و رهاشان کنید».

و پیامبر گرامی اسلام نیز بعد از جنگ با هوازن، ٦٠٠٠ تن اسیران آن‌ها را بدون تاوان آزاد فرمود. از اینجا بخوبی می‌توان استنباط کرد که پیشوایان مسلمانان اجازه دارند تا با آزادسازی (یا مبادلهٔ) اسیران، برده‌گیری را تعطیل کنند! زیرا هنگامی که اسیری در میان نباشد، استرقاق اسیر نیز منتفی خواهد بود. اینست که به نظر ما اسلام پیش از آن که تمدّن جدید در اندیشهٔ الغاء بردگی افتد، راه این کار را هموار کرده و به مسلمانان نشان داده است. و از این رو، ملاحظه می‌کنیم که به اعتراف اروپائیان، کشور مسلمان تونس پیش از همهٔ دولتها دستور آزادی عموم بردگان را صادر کرد و در این کار، از موافقت علمای دین نیز برخوردار بود.

سوم آنکه: اگر شرایط آزادی همهٔ اسیران – مانند قرون گذشته – فراهم نبود، اسلام می‌توانست دستور دهد که اسیران جنگی را – به جای آنکه در اردوگاه‌های کار اجباری

«روح القوانین» نوشته است: «آزاد کردن عدّه بیشماری از غلامان بوسیله وضع یک قانون مخصوص، صلاح نیست زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد... آزاد کردن غلامان باید تدریجی باشد مثلاً ممکن است قانونگذار اجازه بدهد غلامان از عوائد کارهای خود، سرمایه گرد آورده و خود را از آقای خویش خریداری کنند». (روح القوانین، اثر منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، ص ٤٢٨، چاپ تهران) پیشنهاد منتسکیو، «قانون مکاتبه» را به یاد می‌آورد که چند قرن پیش از وی قرآن کریم بدان دستور داده است جز آنکه راه آزادی اسیران یا بردگان، ازدیدگاه اسلام محدود به قانون مکاتبه نیست و راههای دیگری هم که در این رساله از آن‌ها یاد کردیم، در فقه اسلامی مطرح شده است. البته رعایت آن قوانین، مایه آزادی تدریجی همه اسیران و بردگان خواهد شد.

ببرند – در میان خانواده‌های مجاهدان تقسیم کنند تا در خدمت آنان باشند و برطبق «قوانین عتق» بتدریج آزاد شوند. و اسلام، این راه را برگزیده و در قرون پیشین، اغلب به مرحلهٔ اجراء نهاده است و البته اسیران جنگ را در خانواده‌های مسلمانان بردن و با آن‌ها به نرمی و نیکی رفتار کردن و بر سر سفرهٔ مسلمین نشاندن، بمراتب از بردن آن‌ها در اردوگاه‌های کار اجباری برتر است. این عمل، آنان را با مسلمانها آشتی می‌دهد و به فرهنگ اسلام نزدیک می‌کند ولی آن رفتار، بر دشمنی وکینهٔ ایشان می‌افزاید و از اسلام بیگانه‌ترشان می‌سازد!

بدین ترتیب اسیران و بردگان (اگر فوراً آزاد نشوند) روزگاری چند، در جامعهٔ اسلامی به سر می‌برند و برادرانه با مسلمانان زندگی می‌کنند تا نوبت آزادی کامل ایشان فرا رسد.

به طور خلاصه، اگر ضوابطی را که اسلام در رفتار با اسیران و بردگان آورده، در نظر گیریم به یقین می‌توان گفت که این آئین مقدس، دادگرانه‌ترین – بلکه کریمانه‌ترین – رفتار را با اسرای دشمن سفارش کرده است و در هیچ شریعت و قانونی نسبت به خصم مغلوب تا این اندازه تسامح و ملایمت دیده نمی‌شود، مشروط بر آنکه ما راه انصاف را بپوییم و مثلاً اعمال ننگین بازرگانان برده‌فروش (یا رفتار امراء و شیوخ هوسباز) را به جای تعالیم عادلانهٔ اسلام ننهیم که بنابر آنچه در آثار اسلامی آمده است پیامبر بزرگوار ما دربارهٔ این‌گونه افراد فرمود:

«شر الناس من باع الناس!»[1].

«بدترین مردم، کسانی هستند که انسان‌ها را می‌فروشند»!.

والسلام علی من اتبع الهدی

مصطفی حسینی

۱– الفروع من الکافی، اثر کلینی رازی، ج ۵ (کتاب المعیشة)، ص ۱۱٤، چاپ تهران.

رمضان ۱۴۱۳ هجری قمری

اسفند ۱۳۷۱ هجری شمسی

مآخذ کتاب

نام کتاب	نام مؤلف
۱- قرآن کریم	کتاب إلهی

بخش عربی

نام کتاب	نام مؤلف
۲- جامع البیان فی تفسیر القرآن	محمد بن جریر طبری
۳- أنوار التنزیل وأسرار التأویل	بیضاوی
٤- الجامع لأحکام القرآن	ابوعبدالله قرطبی
٥- الإتقان فی علوم القرآن	جلال‌الدین سیوطی
۶- السیرة النبویة	ابن اسحق
۷- السیرة النبویة	ابن هشام
۸- السیرة النبویة	ابن کثیر
۹- عیون الأثر	ابن سیّد الناس
۱۰- مغازی رسول الله	واقدی
۱۱- صحیح بخاری	محمد بن اسماعیل بخاری
۱۲- صحیح مسلم	مسلم بن حجاج
۱۳- مسند احمد بن حنبل	احمدبن حنبل
١٤- سنن دار قطنی	دارقطنی
۱٥- سنن ابی داود	ابی داود
١٦- السنن الکبری	نسائی
۱۷- السنن الکبری	بیهقی
۱۸- الجامع الصغیر	سیوطی

١٩- جامع الأحاديث	سيوطى
٢٠- الموطّأ	مالک بن انس
٢١- التاج الجامع للاصول	منصور على ناصف
٢٢- تحفة الأحوذى	حافظ مباركفورى
٢٣- الترغيب والترهيب	منذرى
٢٤- نهج البلاغة	گردآورى شريف رضى
٢٥- تهذيب الأحكام	ابوجعفر طوسى
٢٦- شرائع الإسلام	محقق حلّى
٢٧- اللمعة الدمشقية	محمدبن جمال‌الدين
٢٨- جواهر الكلام	محمد حسن نجفى
٢٩- المكاسب	مرتضى الأنصارى
٣٠- الرياض	على طباطبائى
٣١- الفروع من الكافى	كلينى رازى
٣٢- الكافى	ابوعمر قرطبى
٣٣- المحلّى	ابن حزم اندلسى
٣٤- المبسوط	سرخسى
٣٥- المغنى	ابن قدامه
٣٦- الاختيار لتعليل المختار	موصلى حنفى
٣٧- الأموال	قاسم بن سلاّم
٣٨- تاريخ الأمم والملوک	محمد بن جرير طبرى
٣٩- فتوح البلدان	بلاذرى
٤٠- فتوح الشام	واقدى
٤١- الكامل فى التاريخ	ابن اثير
٤٢- البداية والنهاية	ابن كثير
٤٣- المفصل	جواد على

٤٤- تاریخ التمدن الإسلامی	جرجی زیدان
٤٥- وقعه صفین	نصربن مزاحم
٤٦- سیرهٔ ومناقب عمر بن عبدالعزیز	ابن جوزی

ترجمه‌ها

نام کتاب	نام مؤلف	نام مترجم
٤٧- کتاب مقدس	منسوب به انبیاء الهی	ــــ
٤٨- تاریخ تمدن	ویل دورانت	فتح‌الله مجتبائی
٤٩- تمدن اسلام و عرب	گوستاولوبون	هاشم حسینی
٥٠- تاریخ فلسفه	ویل دورانت	زریاب خویی
٥١- جمهور	افلاطون	فؤاد روحانی
٥٢- روح القوانین	منتسکیو	علی اکبر مهتدی
٥٣- ایران در زمان ساسانیان	کریستن سن	رشید یاسمی
٥٤- بردگی	موریس لانژله	فضل اللهی
٥٥- ریشه‌های جنگ دوم جهانی	تیلر	محمد علی طالقانی
٥٦- برده و بردگی	برونشویگ	احمد سمیعی
٥٧- اسلام در ایران	پطروشفسکی	کریم کشاورز
٥٨- سه مقاله درباره بردگی	پطروشفسکی	سیروس ایزدی
٥٩- طبقات سلاطین اسلام	استانلی لین پول	عباس اقبال
٦٠- تاریخ جنگ‌های صلیبی	استیون رانسیمان	منوچهر کاشف

بخش فارسی

نام کتاب	نام مؤلف
٦١- وضعیت اسیران جنگی و تبادل آن‌ها	دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
٦٢- رویدادهای مهم تاریخی	حسام الدین امامی
٦٣- قاموس کتاب مقدس	جمیز هاکس
٦٤- خلاصهٔ شاهنامه	فردوسی (گزیدهٔ فروغی)
٦٥- فارس‌نامه	ابن بلخی
٦٦- بردگی در جهان	احمد فرامرزی
٦٧- دائره المعارف فارسی	باهتمام دکتر مصاحب
٦٨- روزنامهٔ اطلاعات	ـــــــ

فهرست آیات قرآنی

فهرست احادیث نبوی

فهرست اعلام